[illegible]

ساد بازار علم و هنرست و سخن را بدولت گندم نمایان جو فروش از خط سیاه جامه
بر ارباب دانش و خرد را که فروغ چهرهٔ دوران وابستهٔ منظر کیمیا اثر ایشان ست
از فقدان سخن فهمان دست ... [illegible] رسد سرو اصحاب فهم و فراست را که قوام نظم و نثر عالم
موقوف بر ذات ستوده صفات ایشان ست معدوم قدردان شوری در جگر جناب یکتا نامه در ستایش
با این تنزل بانیها ساحت قرطاس العرق خجالت تر میکند و زبان در مدحش با این همه
عرق ریز بها ساز گریبان دهن بیرون نمی کشد فصحای سحبان منش هر چند در
اطرای نعوت زاکیه اش تر زبان اند چون خامه داغ شرم بر جبین دارند و بلغای
حسّان روش اگرچه در تذکار صفات عالیه اش شیوا بیان اند برنگ نامه از مداح
برخود پیچ و تاب بسیار اند یعنی حضرت فردوسی رزم خسرو بزم فضیلت و کمالات اساس
مولانا محمد عباس پور ملاذ الاقاصی والادانی النحریر الکبیر الربانی والفائق بعلمه علی صاحب
الاغانی مولانا احمد بن محمد الیمنی الشروانی لم یزل بعین الله ملحوظاً و عن البوس والضیر محفوظاً
قیصر نامه تاریخ قیاصرهٔ نامور روم بنوشت که پیشش دیگر اسفار سیر رنگ بر رو شکست بی
تکلف دریا گفته میشود که امروز این تاریخ در سلاست لفظ و روانی عبارت و حسن ادا
و بیان دلکش و معنی جان پرور و نظم کلام و نثر نفیس و وابستگی فقرات و ایجاز تقریر و ربط
سیاق بسباق و تطرق انشا و تظرف مساق بی عدیل افتاده و کهنه آبروی سعدی
و ظهوری و نموی نام طغرا و کاشفی بر باد داده تعالی الله این نامهٔ بلاغت ختامه که هر کس
بتمنای تماشایش همه تن چشم ست و زبان مدیح وصافان جادو طراز در کشف کیف و کمش الکن
این نا آشنای کوی بخردی که معنی پیش وی نقاب حرف بر رخ میکشد و سخن رو بر رویش
بکنج دهن میخزد چه توانائی دارد که در باب انشا و منشی او حرفی شایسته تواند زد و این کم قدر
زبان که بسان خامه بر بخت سخن بستگر پذیر رنگ مجوز از روز سیاه می نالد در چه شمار و قطار که هنگام
مدح سگالیش سخنی بسته تواند گفت بالجمله طی این مرحلهٔ دشوار گذار نقل الوقت ست تا

تقریظ از جناب سیادت مآب قدوة السالکین شاه فرید الدین
خلاصهٔ خاندان و زبدهٔ دودمان حضرت فرید الدین عطار
صاحب سلسلهٔ علیهٔ شطار خلف الرشید اولاد پاک غوث بی لوث
مولانا سید محمد غوث گوالیاری سلمه الله القوی الباری

قیصر نامه فصاحت جامه براعت شمامه ریختهٔ خامهٔ موسوی هنگامه دبیر تکلامه لبیب فهامه ادیب علامه آصفی چامه[۱] ظهیری چکامه[۲] جام جم آمه ثانی صاحب مقامه[۳] جامع فضائل بیقیاس مولانا ابو الفضل عباس نسخهٔ نادر الوجود ست یا سرچ لآلی منضود تخت طاؤس ست یا تاج کیکاؤس تاریخ شاهان روم ست یا سپهر اول پر از نجوم عبارتش سلیس و صاف و مضمونش بی خلاف الفاظش یسیر و معانیش کثیر از هر فقرهٔ شیوابیانی مؤلف پیدا و از هر سطر قوت استعداد مرتب هویدا منت عظیم بر جان سلاطین استنبول نمود که عظام رمیمهٔ شان را بآب حیات سخن زنده فرمود برای ارباب دانش تحفهٔ شگرف مهیا ساخت خاص و عام را از جام آبدار گفتار خود نواخت ذکر خیرش از عون رب ودود مدام بر السنه جاری خواهد بود نظم

تا نو بهار سبز بود آسمان کبود		تا لاله سایه جوید و نیلوفر آفتاب
سرسبز باد باغ کمالش بزیر چرخ		پژمرده لاله وار حسودش در آفتاب

تقریظ از انشای بدیع فاضل رفیع صاحب تالیفات لطیفه پیرو حضرت نعمان بن ثابت امام ابو حنیفه المولوی[۴] صدیق حسن بن مولوی اولاد حسن نبیرهٔ نواب اولاد علیخان انور جنگ مرحوم

لربنا سبحان ناسلطانه		فالتفسینا باسمه سبحانه

بعد ازین باصره را مژدهٔ دیدن و سامعه را نوید شنیدن باد که درین زمان آشوب توأمان

۱؎ چامه بفارسی غزل را گویند ۱۲
۲؎ چکامه بفارسی قصیده را گویند ۱۲
۳؎ یعنی مقامات حریری ۱۲
۴؎ این مولوی محمد علی شیخ داماد مدار المهام بهوپال در عهد تاریخ نویسی ریاست بهوپال مامور ۱۲

زجای یکی از اهرام راببری دریافت حال شکستند بهزار مشقت بقدر یک قد آدم طاقی کنده شد
ن یک حجره برامد در انجا قدری طلا و یک لوح نهاده بود کتابه آن لوح را بمشکل تمام
خواندند نوشته بود که بار ا از نجوم معلوم شد که پادشاهی این گوشه راخواهد کند که تا حال عمارت
دریابد لهذا مقداری که زر در شکستن صرف خواهد شد طلا در ینجا نهادیم که نقصان نگردد
هرگاه قیمت طلا کردند قدری که زر در کندن طاق صرف شده بود برابر آن یافتند

کیفیت سوم یکساله آمدنی سلطنت روم در عهد عبدالمجید خان مع جیب بر مؤلف مصباح الساری

[illegible] کرور
[illegible] لک

عشر	ویرکی	خراج	گمرک	رسومات	مرتب على المصر
[illegible] کرور	[illegible] کرور	[illegible] کرور [illegible] لک	[illegible] کرور [illegible] لک	[illegible] کرور	[illegible] کرور

مرتب على الفسلاق	مرتب على البغداهن	مرتب على السرب
[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] لک

مصارف یکساله عهد عبدالمجید خان

[illegible] کرور
[illegible] لک

نفقهٔ السلطان	نفقهٔ مادر و برادران سلطان	مصروف العساکر	مصروف العمارة البحریة
[illegible] کرور [illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] کرور	[illegible] کرور [illegible] لک

مصروف مهمات جنگ و قلاع	مشاهره و وظیفه خواران	مصاریف سفراء الدولة والقناصل
[illegible] کرور	[illegible] کرور [illegible] لک	یک کرور

مصارف السکک والفلاحة	تنخواه مقرر برای بعض اشخاص	درماهه برای اصحاب التزامات
یک کرور	[illegible] لک	[illegible] کرور

تاریخ اختتام از عباس نامه نگار

نوشتم بخوبی چو تاریخ روم	سرور و طرب کرد بر من هجوم
بپاشش قلم راز دم قطع سر	هماندم نوشتم درخشان گهر

۱۲۸۰ هجری

فسحت آن یک میل سمت شمالی بلد مغروس باشجار فواکه و ریاحین و اماکن دلنشین و برکه
در وسط شهر ست و درمیان بولاق و مصر قاهره بر شط نیل بسیار بساتین واقع اند اعظم آن
باغ محمد علی پاشا بغایت دلکشا ست از شهر تا آن باغ راه وسیع بمسافت ذرعه عریض دو جانب
آن اشجار و جانب جنوب جبل مقطم ست بران قلعهٔ قدیم بود محمد علی پاشا تجدید عمارتش کرد و مسجد
خوب که ستونهای آن منقش و مذهب از یک یک پارهٔ سنگ رخام ست تعمیر کرد و المبیار
شیشه آلات آن ست و قبر محمد علی پاشا نیز در صحن آن مسجد ست در یک حجره که گرد آن محجر مس
مشبک بغایت نفیس ست **فائده** ارباب سیر نوشته اند که در مصر دو منارهٔ بزرگ اند مجوف قبه دار
طول و عرض و ارتفاع هر یک چار صد گز حضرت یوسف صدیق علیه السلام حال قحط سالی
دریافته برای اهل مصر درهمین قبه‌ها غله انبار فرموده بود و هرمان عبارت ازین دو عمارت
رفیع ست که نام هر واحد هرم باشد و سه مناره ازین خردتر اند در طول و عرض و ارتفاع
سه صد گز که همگین بنام اهرام زبان زد اند گویند سویدان پادشاه مصر بایمای هرمس الهرامسه
حضرت ادریس نبی برای حفظ علوم از طوفان نوح ساخته بود یا سنان بن مشلشل یا پادشاهی
دیگر هرگاه پی برد بوقوع طوفان از روی علم نجوم و هرمان از سنگ مرمر و رخام نهایت صاف
و شفاف مبنی ست هر سنگ دیوار آن بقدر یک یک گز مثل لوح ست و بر تمام آن بخط قدیم
علم طلسمات و سحر و طب و کیمیا وغیره کنده ست که اکنون اصلا بفهم کسی نمی آید و بر دیوار تصاویر
عقاب از سنگ تراشیده اند و منقار آنها باز داشته اند هر قدر سنگ ریزه در گلوی شان بریزند
فرو می رود و بیرون شان اصلا بر نمی شود معلوم نیست که بکجا می رود و بالای قد تصویر کرکس
بزرگ ست که پنج پایه را بپنجه گرفته جناب امیر از روی آن شکل تاریخ بنای او چنین فرموده
بنی الهرمان النسر فی السرطان اهل نجوم گویند که ازین رو ظاهر می شود که این مکان تقریبا
پنج هزار سال پیشتر از حضرت آدم در زمانهٔ جنیان بنا شده ست چه حالا نسر در برج جدی ست و نسر
در دو هزار سال یک برج طی میکند و عجب آنکه در زمانهٔ یکی از خلفای بنی العباس بحکم خلیفه

احت آن لشکر بزرگ باشند بزرگترین همه آت میدان ست درین میدان از ابنیهٔ قدیمه
یک ستون از یک پاره سنگ مربع بسیار بلند و ستون دیگر از مس ست که بران تصویر دو مار
بزرگ گویا باهم می جنگند ساخته اند در دولت اسلام سرماران شکسته شد باقی موجود گویند
حکمای یونان برای طرد افاعی این طلسم ساخته بودند و عمود ثالث اسطوانی الشکل
شنبرلی تاش نام نیز دران میدان قائم ست در قرب این میدان ته خانهٔ عظیم ساختهٔ زمانهٔ پیشین ست
دران یکهزار و یک ستون از یک یک پاره سنگ بسیار جسیم ست و از اماکن قابل الذکر
قصور شامخهٔ قیصریست در جهت شرقی در دولت دیوان مجلس صدر اعظم و یک مکان مخصوص
برای نشست سلطان و قریب آن محلسرای سلطان محمد فاتح که بران فصیل محکم کشیده ست
هشت دروازه دارد بطرف شهر و سمت دریا درازی این قصر شش هزار گز و درین مکان
باغ دلکشا و بعض جانوران وحشی هم هستند و جانب دریا کاخ فراخ گل خانه نام بسیار مکلف
و مزین ست و متصلش باب همایون روبروی باب میدان وسیع و قبهٔ بزرگ ساختهٔ زمانهٔ
قسطنطین کبیر و سلاح خانهٔ قدیم و دیگر اشیا و اسباب باز ساحت دیگر ست دران دیوانخانهٔ بزرگ
و صفوف سرو تا جائی که دیوانخانهٔ دیگر بناست در و دیوار این دیوانخانه از سنگ رخام
منقوش بنقوش عجیب و غریب از طلای احمر و قریب آن قصر دیگر ست دران اورنگ مرصع
سلطان زیر قبهٔ عالی از حجر رخام بکمال تزک و احتشام نهاده ست و متصل این عمارت
شبستان شاهی و حمام سلطان سلیم ثانی که دران سی و دو حجره واقع ست و بفاصلهٔ کم از انجا
بیت کبیر خزانهٔ عامره و دار الضرب و کتب خانه و مالخانهٔ وقف و دیگر بیوت و کارخانهای
سلطنت واقع اند که تفصیل هر یک موجب طول می شود و درین شهر بازارهای کلان اند
اشهر و افخر آن بازار بازرستان ست عمارتش سنگین و متین خوش آیین سراپا تزیین ابوابش
بر وقت مقرر بسته و کشاده می شود درانجا سوداگران مالدار می باشند و اسلحهٔ قیمتی و لباسهای
فاخر می فروشند بیشتر ازان بازار قلیچچی بسیار خوب و مرغوب ست دران دو صد دکان

[illegible]

اعراب از حمیت جبلی بر آشفتند و سفیر و تابعین او را کشتند جهاز جنگی انگریز از بندر عدن بجده
رسیده گولهای توپ زد و چند مکان را شکست داد از روی قهر و غلبه در بندر فرود آمد حکام ترک
اصلا غیرت و حمیت نکردند و حمایت و رعایت انگریز نمودند و چند عرب را که مرتکب قتل نصاری
شده بودند بنصاری دادند آنها مانند گوسپند ذبح نمودند اعراب فریادی باسلام بول رفتند
کسی ماجرای شان نشنید بلکه قید کردند و شریف محمد بن عون شریف مکه را وزرای دولت عثمانی
معزول کرده باسلام بول طلب داشتند و گفتند که باشتعال این کس مردمان مکه حکم سلطان قبول
نمیکنند و بیع و شرای عبید و جواری روا میدارند و از جمله وقائع بزرگ عهد این پادشاه آنست
که در سنه ١٨٥٦ عیسوی پادشاه روس از سلطان ناخوش شده بجنگ پیوست عمر پاشا سپهسالار روم
بمقابله شتافت انگریز و فرانسیس مددگار سلطان شدند محاربه عظیم تخمینا تا سه سال گردید در یک
کاغذ اخبار معتبر بنظر گذشت که درین جنگ پنج لک روسی و هفت لک رومی و شصت هزار
فرانسیس و بست و دو هزار و چارصد و چهل و هفت انگریز کشته شدند آخر در سنه ١٢٧٢ هجری صلح شد و آبروی
سلطان از عون قادر سبحان بجا ماند و سلطان از راه نیک نیتی عمارت مسجد نبوی و حرم شریف
مدینه منوره را بصرف زر خطیر نهایت عمده و نفیس تعمیر کرده ذخیرهٔ آخرت اندوخت و در زمانه
این پادشاه فیمابین نصاری و اهل اسلام دیار شام بسیار خونریزی گردید و غلبه از مسلمانان
ماند و پانزدهم ماه ذی الحجة الحرام سنه ١٢٧٧ هجری قدسی هنگام طلوع یک پاس روز جهان فانی
را وداع کرده بعالم آخرت خرامید و در مسجد سلطان احمد برابر قبر سلطان محمود زیر زمین آرامید

بیان سی و دوم در ذکر جلوس میمنت مانوس سلطان عبد العزیز خان

بعد ارتحال عبد المجید خان ارکان دولت و اعیان سلطنت و سران سپاه و علمای با آب
و جاه اتفاق نموده برادرش عبد العزیز خان را بست و نهم جولائی مطابق پانزدهم ذیحجه
سنه ١٢٧٧ هجری بر سریر قیصری نشانیدند تاریخ ولادت این پادشاه نهم ماه جولائی سنه ١٨٣٠ عیسوی است
هرگاه کلاه بر سر نهاد نخستین اعراب را که در زندان بودند رها کرد و فرامین خبر جلوس خود

نمک حرام او را اسیر کردند و نزد ابراهیم بردند ابراهیم بسیار عزت و احترام نموده رخصت رفتن
قسطنطنیه داد سلطان باز فوج فراهم ساخته در سنه ۱۲۵۵ هجری برابر سنه ۱۸۳۲ مسیحی با حافظ پاشا
بر سر ابراهیم گماشت ابراهیم خبر یافته استقبال کرد در اثنای راه بیکدیگر رسیدند و بجنگ پیوستند
حافظ پاشا ابراهیم را هزیمت داده بخیمه گاه خود شتافت ابراهیم بر سر یک گریوه توپها چیده بر سپاه
شاهی آتش افشانی ساخت حافظ پاشا شکست خورد هنوز این قصه برجا بود که ناگاه ۱۵ ماه ذی الحجة الحرام
سنه ۱۲۵۵ هجری سی و دو سال سلطنت کرده سلطان محمود شنقار شد و این خبر بعد هفت روز از انتقال او بدار السلطنت رسید

بیان سی و یکم در ذکر سلطنت سلطان عبدالمجید خان پسر سلطان محمود

بعد مردن پدر بر سریر خلافت نشست و لشکر بر دمشق شام برای تادیب ابراهیم پاشا و تنبیه محمد علی پاشا
والی مصر فرستاد والی مصر از یاوری بخت مجید بصلح و اطاعت پیش آمد فتنه و فساد معدوم شد
سلطان از شاهان نصاری صلح ساخته جمله سپاه را بقاعده نصاری قانون جنگ تعلیم داد ابواب
امن و عیش مفتوح گشت و غبار فتن بآبیاری لطف آلهی فرو نشست تا اینجا خلاصه ترجمه
تاریخ مصباح الساری تالیف حکیم ابراهیم افندی که در شهر بیروت سنه ۱۲۷۲ هجری مطبوع شد از
از عنایت شهنشاه ملک قلم باتمام رسید اکنون از روی تحقیق چند سطر مختصر عباس نامنگار محرر می نماید
این پادشاه بست و سوم اپریل ماه انگریزی سنه ۱۸۲۲ عیسوی پیدا شد و دوم ماه جولائی سنه ۱۸۳۹ع
بر تخت نشست جوان خوش ترکیب لاغر اندام طلائی رنگ بزرگ چشم بلند بینی کوسج صاف ریش بود
باشش صد زنان گلرو یاسمن بوی پری خو کمند گیسو کمان ابرو شبیه حوران مینو در شبستان روز و شب
بعیش و طرب بسر می برد انگریزان در خدمتش مقرب بودند هر روز دخل در کشور روم می نمودند
اکثر اجاره لنگرگاه بنادر عرب تا سرحد مصر گرفتند و در کشور سلطانی شهر بشهر کنیسهای خود بنا کردند
وکلای خود را که بلقب پارلیوس معروف اند جا بجا از اسلامبول تا بندر جده مامور ساختند
ممانعت بیع کنیز و غلام باصلاح نصاری در دیار روم گردید باین امر در مکه معظمه و بندر جده
نوبت جدال و قتال رسید سالی چند عرب را وکیل انگریز در بندر جده از روی اقتدار قید کرد

که بست هزار فوج برای جنگ روسی فرستاد ملراو پهلوتهی کرد آخر روس قرص وطراق وارض روم
را گرفت وصالح پاشا حاکم ارض روم بقید غنیم رفت وازانجا حسین پاشا که در شهر شوملا با فوج
خود مقیم بود چند بار با فوج دشمن جنگید مگر حسین داد شجاعت داده از جای خود نه جنبید آخر در سنه ۱۲۴۵ هجری
ایم براتور روسی با یک صد و شصت هزار فوج بشهر ادرنه آمد و بزور گرفت سرداران قیصر سخت
مشوش شدند و ایلچی برای صلح فرستادند آخر سال صلح شد روس شهرهای قیصر را گذاشته
بملک خود برگشت سلطان از دست دشمنان نجات یافته متوجه آبادی ملک و آرایش و پیرایش
فوج گردید واز محمد علی پاشا خراج مصر طلب کرد محمد علی هیچ نداد و جواب نگاشت زر در خرج
لشکرکشیها صرف شد پیش من هیچ نیست درین وقت فرنسیس وقت را مساعد یافته
بعض جزائر غربی گرفت طاهر پاشا برای استخلاص روان شد و بی نیل مرام عود کرد و در سنه ۱۲۴۷ هجری
برابر سنه ۱۸۳۱ مسیحی وقتیکه سلطان در تسکین فتن خانگی و در اصلاح لشکر و دیگر امور سلطنت مصروف
بود محمد علی پاشا پسر خود ابراهیم پاشا را با سی هزار فوج بشهر عکه فرستاد و از راه دریا جهازات جنگی
نیز روانه کرد سلطان باستماع این حال در غضب آمده حسین پاشا را حکم انتقام داد ابراهیم قبل وصول
تشعون فوج سلطانی عکه و صیدا و بیروت را فتح کرده بدمشق شام رو آورده علی پاشا والی دمشق را
شکست داده دمشق را زیر نگین خود ساخته بجانب شهر حمص شتافته از محمد پاشا والی حلب که بحکم
سلطان جهت مقابله آمده بود جنگ شروع نمود محاربهٔ عظیم واقع شد هزارها سپاه فریقین جام
ممات نوشیدند آخر والی حلب شکست خورده برگشت و با حسین پاشا پیوست هر دو سردار بحلب
آمدند اهل حلب در بر روی ایشان بستند مجبور شده بانطاکیه رفتند ابراهیم داخل حلب شد
اهل حلب استقبال کرده ابراهیم را در شهر آوردند ابراهیم دم راست کرده بانطاکیه روان گشته از
حسین پاشا رزم آراشد سلطان احوال دستبردهای ابراهیم دریافته رشید پاشا صدر اعظم را با لشکر
رومی گسیل کرد ابراهیم متوجه رشید شد و در سواد شهر قونیه صف کشید تمام روز توپ و تفنگ مانند
تندر غرید وقت شب صدر بر خیام سرداران لشکر خود رفته دم صبح ترغیب محاربه کرد مردمان

ابرا

یکسر جلاهی و ملاعب مصروف و [illegible] بی و عصیان مالوف گشتند سندهای معاش خویش بدست
کسان تنبل و نالایق فروختند خانهای آباد اعزاز و اقبال خود از دست خود سوختند بوقوع این
امور قبیح فتورهای صریح راه یافت حشمت و اقبال از ایشان رو برتافت حرارت شجاعت را از
ابدان و قلوب خود بازائل کردند و از کسب فنون سپاهگری سرتاسر جاهل و کاهل شدند هرگاه
دشمنان ما ضعف و بی مغزی سپاه ما مشاهده ساختند فرصت غنیمت شمرده از راه جسارت دست
تطاول دراز کرده بر کشورها تاختند پس ای سپاه از این غفلت هوشیار شوید و بحال اصلی خویش
و روش پیش بازگردید تا بر ملک خود حصار محکم از لشکر جرار کشیم و دشمنان بدین را از دم
قلیچ آبدار گذرانیم و آن از واجبات است که صنائع و اختراعات قواعد جنگ و طریق استعمال آلات
توپ و تفنگ که فرنگیان بآن چیره دستیها میکنند بوجه احسن فرا گرفته بالا دست باشیم و سرهای
دشمنان را در میدان کارزار بصد چابکدستی و حکمت عملی برسم و آیین دشمنان دین که برای ما پدید
نموده ایجاد کرده اند [illegible] ظهور این امر بدون آموختن و ممارست نمودن و تعلیم گرفتن صناعت دشمن
از عقل بعید است پس همت کنید و بیاموزید که برای نصرت این کار اختیار کردن حکم خدا و رسول
مجید است اینکه عزم من برای نظام فوج قواعد دان معطوف گشته است از الهامات الهی است برای
اتمام فرض دین و عود قوت سلطنت و باز گرفتن آنچه از ممالک اسلام رفته است والسلام علی
من اتبع الهدی و سلک مسلک النبی المجتبی بعد شنیدن این فرمان بلاغت نشان جمله حاضرین
امر امیر را قبول واز گرده ینگی چری مردمان چیده در عسکر نظام شمول کردند بعد چند روز بعادت خود
نکث عهد نمودند و برخانه صدر اعظم محمد سلیم پاشا و نجیب افندی و محمد علی پاشا هجوم آوردند و در کوچه
و بازار آوازه انداختند که امروز علما و افسران شاهی و کسانیکه موجد و مربی فوج جدید اند قتل
خواهند شد در تمام شهر قتل و نهب و حرق بیوت عام گردید صدر اعظم بسلطان خبر کرد و توپچیان
و نوکران مطیع را بر در دولت جمع ساخت سلطان سنجق شریف یعنی علم خاصه خود را حواله شیخ الاسلام
قاضی زاده طاهر افندی نمود صدر بکمال دلاوری با توپهای آتش فشان و شرذمه از سپاه

جنگی حکم فرمود مصطفی خان که در زندان بود خفیه با مرای ینگ چری نوشت که محمود را بکشید و مرا شاه
کنید این خط در دست یکی از علما افتاد فضلای دانشمند نزد شیخ الاسلام جمع شدند و با هم مشوره
کردند حاجی منیب افندی قاضی اسلام بول بصلاح علما نزد سلطان رفت و خبر کرده اجازت
قتل مصطفی خان طلب ساخت محمود قبول نکرد و گفت که من چگونه حکم کشتن برادر دهم در حالیکه بر
منع اراده اش قادرم منیب افندی اصرار بلیغ نمود و گفت که در خبر است اذا اجتمع الخلیفتان
فاقتلوا احدهما سلطان این حرف شنیده رو گردانید و هیچ جواب نداد منیب گفت سکوت
عین رضا است و بستانچی باشی را اشاره کرد که مصطفی را قتل کنید بستانچی در خانه مصطفی رفت
مصطفی در ابنار فرش که یکسو افتاده بود پنهان شد بستانچی بعد تفحص یافته سر از تن جدا کرد
و علما هر گاه دیدند که منیب را دیر شد با سرداران ینگ چری بحضور محمود آمدند تا یک زبان باره
قتل مصطفی سعی کنند ناگاه نعش مصطفی را بنظر محمود آوردند شاه چشم پر آب کرد و فرمود که امروز
از واقعه برادر من در قلق و اندوه گرفتارم علما بدعای طول عمر و ترقی اقبال رطب اللسان شدند
و تعزیت کردند و تسلی دادند و هم درین سال مسکوب و کشور روم را مدو چند شهر و قلعه را بتصرف
خود آورد و در سنه ۱۲۲۶ هجری سلیمان پاشا حاکم بغداد باغی شد سلطان با لشکر آراسته خالد افندی را
روانه کرد خالد سلیمان را قتل نمود و برین منوال در تمام این سال بسیار کشت و خون شد که
شرح آن اطومار می باید منجمله آن عبد الله بن سعود وهابی در زمین نجد و تهامه و بلاد عرب فساد عظیم
انگیخت برای تادیب بنام محمد علی پاشا والی مصر حکم شد محمد علی ترسم پاشا پسر خود را با فوج ترکان خونخوار
بر سر پسر سعود گماشت ترسم کارهای رستمانه کرد و پسر سعود را گرفتار ساخته نزد پدر خود آورد محمد علی
با سلامبول فرستاد سلطان روبروی خلائق گردن زد و بسبب کبر سن و ضعف بدن یوسف پاشا
را از سرانجام عهدهٔ وزارت معاف داشته احمد پاشا را مامور نمود احمد با سپاه دلاور شهر و شجک
که روس گرفته بود شتافته بعد حرب صعب فتح کرد و تا چند منزل تعاقب نموده بسیار روسیان را بیجان
کرد و در سنه ۱۲۲۷ هجری با روس و روم صلح شده و در سنه ۱۲۲۹ هجری والی سرب سر بفساد برداشت رجب پاشا

ورنه شکسته می آییم و گردن شما می زنیم درین تکرار خبر دار السلطان مصطفی خبر که سلطان برگشتی سوار شده
از راه دریا بشهر آمده سلیم خان را کشته در جار سو انداخت و باز برای بریدن سر محمود خان نوکران خود را
گفت بیرقدار در شکسته در شهر در آمد و متوجه قصر قیصری شد تا سلیم خان را بشاهی بردارد ناگاه نعش سلیم
در راه افتاده یافت می گفته از اسپ بر زمین افتاد و نعش را در بغل کشیده زار زار گریستن گرفت
سید علی رسیده بیرقدار را آواز داد که این وقت ماتم و گریه نیست زود برخیز و تدارک کن و از دشمنان عوض گیر
محمود خان را دریاب مبادا که او هم کشته شود و دودمان آل عثمان بی چراغ گردد بیرقدار فوراً برجست
و بر توسن نشست و پاشنه کوب زده تر از باد صرصر در محلسرای قیصر رسید مردمان مصطفی خان برای
قتل محمود خان در خانه او در آمده بودند و محمود زخم خفیف برداشته در زینه بسته بالای بام بکمال یاس
و هراس هر سو نگاه میکرد قورچیان بیرقدار نردبان چوبی برابر دیوار قائم کرده محمود را گرفته نزد
بیرقدار آوردند بیرقدار دست محمود بوسیده بر تخت سلطانی متمکن کرد و مصطفی را فی الفور گرفتار ساخته در قید خانه فرستاد

بیان سی ام در ذکر سلطنت سلطان محمود خان ثانی پسر سلطان عبدالحمید

هرگاه محمود شاه شد بدستور سلاطین ماضی عثمان لو در مسجد ایوب رفته شمشیر در کمر بست بیرقدار وزیر اعظم
گشت و اکثر سرداران یاغی و قاتلان سلیم خان را کشت و از دشمنان خود انتقام گرفت و در انتظام
نظام فوج جدید مساعی جمیله بکار برد و محمود از دست خود هفده کنیز مصطفی خان را قتل کرد زیرا که
شبی در حالت نوم اراده قتل محمود کرده بودند ولادت این پادشاه در سنه ۱۱۹۹ هجری برابر سنه ۱۷۸۵ مسیحی
و جلوس در سنه ۱۲۲۳ هجری برابر سنه ۱۸۰۸ مسیحی واقع است صدر رفیع القدر از سروران نامی در باب ترتیب
عسکر جدید قواعد دان و اجرای اوامر و نواهی شاهی در قلمرو سلطان شوره نمود افسران جیش بصد قهر و طیش
باز آماده فساد شدند و دستور اعظم را بکفر منسوب کردند و بر کاغذ نوشتند که موت صدر اعلی قریب
رسیده است و آن قرطاس را بر دروازه وزیر چسپانیدند و روز دیگر بهیات مجموعی مستعد جدال
گشتند و آتش در معسکر عسکر جدید انداختند و بر خانه بیرقدار هجوم آوردند بیرقدار محصور شد و سلطان
از فعل شنیعه سپاه مجبور راس پاشا و قاضی پاشا تابعان بیرقدار برای مدافعت خواستند و آتش

عداوت کلی داشت هرگاه با طیار یکدل شد از مسکوب صلح نموده عزم اسلامبول کرد و شیخ افندی را از خود
چلبی مصطفی پاشا فرستاده راز خود در میان نهاد و بمواعید بزرگ با خود ساخت چلبی بخواه جواب نوشت
و برای عزل مفتی و افسران یمق شریک شد بیرقدار با لشکر خود بشهر ادرنه وارد گشت عساکر ینگی چری
از آمدن بیرقدار مشوش شدند بیرقدار از بیرون پیام فرستاد که من برای مدد شما آمده ام از من مطمئن باشید
ینگی چری تشویش از دل دور کردند بیرقدار بیرون شهر خیمه زد و از سرداران ینگی چری گفت که با روس
صلح کردم شما روانه قسطنطنیه شوید و فوج معقول بسرکردگی حاجی علی آغا بر سائر قلاع بوغاز و حصون
خلیج قسطنطنیه روانه کرد تا دژها را در دست خود آورده تدبیر قتل قبقچی کند حاجی علی مرد مدبر بود باسانی
کامیاب شده در اسلامبول نوکران قبقچی را با خود آمیخته وقت شب با چار نفر بخانه قبقچی رفت و نیم شب
در خوابگاه او خزید قبقچی بیدار شد و گفت کیستی و بی اجازت چگونه آمدی آغا علی گفت ای بدذات
آمده ام تا ترا بکشم و انتقام کشم قبقچی خود را در پنجه اجل اسیر یافته گفت که مرا مهلت ده تا دو رکعت
نماز خوانم آغا علی گفت ای مفسد این وقت نماز نیست و بیک خنجر آبدار شکم قبقچی درید و سر از تن تراشید
و در جماعت خود بازگشت و با یاران خویش بپیوست و سر قبقچی را پیش بیرقدار فرستاد وارثان قبقچی
ازین حادثه آگاه شدند گریبان دریده خاک بر سر ریخته سینه کوبان وا ویلاه گویان نزد سپاه یمق
رفتند و فریاد کردند و مدد خواستند و گفتند که زود تدارک کنید ورنه دست از جان و مال خود باز دارید
سپاه یمق بجنگ آغا برخاستند خبر بسلطان رسید شاه متحیر گردید و بیرقدار همینکه سر قبقچی مشاهده کرد
بسرعت سیر قمر در سواد اسلامبول آمد و از سلطان موقوفی تنخواه فوج یمق و عزل عطاء الله افندی
و عفو قصور خود خواست سلطان عاجز آمده قبول کرد و بملاقات بیرقدار بیرون شهر آمده فرمود
که عسکر را بمعسکر برگردانید بعده سوار شده جهت سیر و تماشا بباغ سلطانی رفت بیرقدار از صدر اعظم
طیار پاشا گفت که آنچه من گویم قبول کن و در هر حال شریک باش صدر اندک تامل کرد بیرقدار
خشم گرفته صدر را قید کرده فی الفور با سپاه رزم خواه رو بجانب شهر نهاد دربان در بست بیرقدار
از راه غضب بانگ زد که سلطان مصطفی بی حکم شد فرمان سلطان سلیم خان ست در زود بگشا

با مصطفی دوچار شد که برای نشستن بر تخت می رفت سلیم خان گفت ای برادر من برای انتظام ملک
و تقویت مملکت و صلاح و فلاح دین فوج قدیم را از فنون سپاه گری عاطل و در مقابله خصم زبون دیده
سپاه جدید بموجب آیین جنگی فرنگ ساخته بودم سپاه قدیم فساد کردند و مرا برداشتند و ترا نشانیدند من [illegible]
در خانه خود زندگی بسر خواهم کرد تو بر تخت بنشین و بحکمت و عقل و تدبیر صائب سلطنت کن مصطفی حرف سلیم
را ناشنیده با ایوان شاهی در آمد و سلیم در مسکن قدیم که محل نظربند ماندن شهزادگان است با [illegible] محمود برادر
مصطفی و سلیم هر دو معانقه کردند و بهای های گریستند و با یکدگر صحبت داشتند و رنج و راحت زمانه را برابر [illegible]

بیان بست و نهم در ذکر سلطنت مصطفی خان رابع پسر سلطان عبد الحمید

چنانکه مصطفی در بارگاه سلطانی رسید مفتی شاد و بشاش گردید مصطفی بر اورنگ جهانداری نشست
کلاه خسروی بر سر شکست سران سپاه یمق و نیک چری نذر دادند زبان بدعا و ثنا گشادند آواز
توپهای سلامی در گنبد نیلگون پیچید ندای منادی امن و امان بگوش ساکنان شهر رسید خوف و اضطراب
از قلوب رعایا بدر شد خرد و بزرگ آزاد از خطر شدند مفتی در فسحت آت میدان آمده بندای جهوری
از سپاه گفت که سلطان مصطفی قیصر روم گردیده وعدهٔ اکید میکند که لشکر جدید را زود مستاصل خواهم کرد
و روزینه عسکر قدیم بنهج قدیم خواهم داشت سپاهیان این مژده استماع شنیدند شادمان با ماکن خود گردیدند
سپاه جدید النظام مایوس بصد افسوس در کشور سلطانی بشهرهای دور دست رفتند و از آفت نجات
یافتند ولادت این پادشاه در سنه ۱۱۹۳ هجری و حصول سلطنت در سنه ۱۲۲۲ هجری برابر سنه ۱۸۰۷ مسیحی
ارباب سیر نوشته اند از وقوع این مفسده فوج روس در حدود فلاق و بغدان دخیل شد و احدی توجه نکرد
که دشمنان قدم فراتر ننهند سلطان نخستین اختیار جزئی و کلی بمفتی و موسی پاشا سپرد و بعد چند روز
موسی را معزول و طیار پاشا را منصوب کرد بوناپات باستماع خبر عزل سلطان سلیم خان بسیار تاسف
کرد و با روس سلسلهٔ اتحاد جنبانید وکیل شاه لندن پیش سلطان آمد و اظهار دوستی و خیرخواهی کرد
فیما بین مفتی و طیار نقیض رو داد طیار بشهر روسجک رفت و با حاکم آنجا مصطفی بیرقدار آمیخت مفتی
بعد قبقچی مختار کل و مدار المهام گشت و بفراغ بال بر مسند حکومت روم نشست بیرقدار با فوج یمق

خود را فدای پای سلطان کردم مرا بسیار دید که فتنه تسکین یابد و من شربت شهادت نوشم الامان
بچشم نمناک و سینه چاک چاک جلاد را اشاره کرد جلاد بستانجی را قتل کرده از بالای بام مجمع باغیان
انداخت سنگ دلان نعش او را برداشته برابر جنبهای سرداران مقتول انداختند و شادی ساختند
من بعد موسی پاشا و مفتی عطاء الله افندی شیخ الاسلام که شامل باغیان بودند با سرداران یمق
و ینگچری باهم گفتند که چگونه می شود که این پادشاه بر تخت ماند حال آنکه با مایان دشمن است
و در دل کینها دارد هرگاه قدرت خواهد یافت عوض خواهد گرفت عزل این پادشاه از واجبات
می نماید قبقجی فی الفور در آت میدان رفته از انگشت نعش سرداران نموده باواز بلند از سپاه مخاطب شد
که ای گروه دشمنان شما قتل شدند اکنون تسکین یافتید یا نه و سلطان از ما برای موقوفی فوج
جدید نیز وعده فرموده است پس چه جای خطر و اندیشه است و آهسته بر زبان آورد که این پادشاه
دشمن ما یانست گاهی رضی نخواهد بود درین باب فتوی از مفتی طلب کنید سپاه از مفتی گفتند که
پادشاهی که خلاف قرآن عامل باشد شاهی او درست است یا نه مفتی جواب داد که هرگز درست نیست
قبقجی از جواب شرعی به سپاه اعلام داد سپاه یک زبان گفتند که پادشاه بی دین را از تخت بر دارید
و مصطفی را از محبس بر آورده بر تخت نشانید مفتی در باطن شاد شد و بظاهر بسیار تاسف کرد که
سلطان خود را فراموش کرد که من امیر المومنین ام و شرف اسلام را تصور نساخت و سپاه اسلام را
لباس کفار پوشانیده با نصاری همشکل کرد آخر بقهر الهی گرفتار گشته خود را در بلا انداخت لشکر
و کشور ازین واقعه مضطر و من قرین اندوه خسته جگر بر حال زبون سلطان مرثیه می خوانم قبقجی
بمفتی خطاب کرد که شما در قصر بروید و بی جدال و قتال منصوب و معزول کنید تا نار فتنه منطفی شود
مفتی محزون و سرنگون برابر تخت رفت و گفت ای سلطان من ترا بارها نصیحت کردم و تسکین
هیجان مادهٔ نزاع سپاه اسلام خواستم مگر فائده نکرد اکنون قشون ینگچری مصطفی بسر عم شما را سلطان
کردند از تقدیر الله محل تفاوت نیست سلطان کلام مفتی شنیده هیچ جواب نداد و از تخت فرود آمد
و بمکان قدیم خود که بیست و هشت سال آنجا در گوشه بسر برده بود تن تنها شتافت و در اثنای راه

نهیب نخواهید شد جنت بر شما حرام و مورد لعنت ملک علام خواهید شد انتهی کلامه بعد گفت و شنفت
بسیار سپاه بحری و توپخانه با فوج ینیچری آمیختند و یکدیگر را در بغل کشیدند و شیر و شکر شدند سپاه نوجون
این خبر یافت دست از زندگی شسته بمحافظت تشنگی خود کمر بستند باغیان فوج فوج بمقامات
میدان که در میان شهر است رسیدند و نای شیپور جنگی دمیدند تهلکهٔ عظیم در شهر افتاد تمام حوانیت
بازارهای شهر تخته بند شدند و هر کس بفکر خود متحیر شد سلطان انگشت بدندان سراسیمه و حیران
میدید آه سرد از دل پر درد می‌کشید قبقچی از سپاه گفت ای یاران این دم آن ساعت است که دشمنان
ما متفرق شوند خداوند کریم مساعدت مایان خواهد فرمود ظهور این امر بمشیت اوست پس قلع و قمع
خواهیم کرد از مملکت عثمان گو و بیخ این شجرهٔ ملعونه را که سبب خرابی ینگیچری گشته است حکام خدا فراموش
اهل اسلام را بلباس نصاری آراسته مشابه کفار نموده اند و فتنه‌ها در دین برپا کرده اند سپاهیان
نظام جدید درین باب بی قصور اند از انها مخاصمت روا نیست پاشایان خبیث باطن
و امرای نجس طینت که باعث رونق و رواج این بدعت شده پاکی ایمان به نجاست
بدل کرده اند و در روزینه و آذوقهٔ فوج ینگیچری که عماد دولت عثمانیه هستند خلل انداخته اند
از انها جلد انتقام بگیرید بعده ارجیب کاغذ برآورده خواند که فلان و فلان را در اینجا آورده
گردن زنید جوق جوق سپاه آشفته سر برآماکن سروران دویدند هر جا صدای بگیر و به بند و بکش بلند شد
بعضی قتل شدند و بعضی گریخته در بیوت نصاری و یهود پنهان گشتند و بعضی زنده دست
باغیان افتادند سه روز و شب این غدر عظیم در تمام شهر آنچنانه بود که تفصیلش را یک کتاب می‌باید
نعش هفده سردار نامی مثل ابراهیم نسیم افندی و ابوبکر افندی و حاجی ابراهیم افندی و صافی
افندی و احمد افندی وغیره در آت میدان بی گور و کفن افتاده بود و در هر محله و بازار گشته
وحشت می‌نمود هرگاه قبقچی از سروران شهر خاطر جمع کرد بستانجی باشی ندیم سلطان را برای قتل
طلب کرد سلطان در دادن آن تامل فرمود بستانجی دید که اگر اندک توقف خواهد شد دشمنان
قصر قیصر را تاراج نموده شاه را خواهند کشت از راه خیرخواهی بر پای سلطان افتاد و گفت که جان

[illegible]

بوناپاٹ بجان بودند می خواستند که سلطان با قطع آشتی کند مگر سلطان در دام مکر و فریب انگریزان
نمی آمد و اسلامبول را از توپهای کلان و سامان جنگ و جهازات جنگی بمرتبه تمام مستحکم کرد سفیر انگریز مایوس
شده بدر رفت و بحکم پادشاه خود در حالت غفلت بر اسکندریه قابض گشت فوراً محمد پاشا حاکم مصر
لشکر کشیده اسکندریه را از دست انگریزان بازگرفت انگریزان باز سلسله دوستی جنبانیدند و بواسطه خود
از روس صلح کنانیدند بعد این واردات ملک محمد پاشا را سلطان از مرتبه وزارت انداخت و عزت
محمد پاشا را بجای او افراخت بعد سه سال عزت را نیز خانه نشین کرده یوسف پاشا را وزیر نمود بعد
شش ماه او را هم جدا ساخته حافظ اسمعیل پاشا را خلعت وزارت داد و پس از یکسال حافظ را
نیز یکسو نموده حلمی ابراهیم پاشا را بوزارت مختص کرد و در ۱۲۲۱ هجری سلطان متوجه ترقی و ترتیب فوج
نظام شده کوشش بلیغ نمود در قلاع بوغاز قسطنطنیه طرف بحر اسود گروهی از قبائل سپاه ینگچری
معروف بفوج یمق بود افسر این فوج مصطفی قبقچی اوغلی نام بمعاینه توجه خاطر سلطان بطرف فوج
جدید نظام باغی شد و با سپاه یمق برای استیصال پاشایان و سرداران که باصلاح شان فوج
قواعددان ملازم شده بود در قسطنطنیه در آمد و سپهبدان ینگچری نیز بمصطفی قبقچی نوشتند که ما مرید یکتاش
ولی هستیم مایان را امدادگار خود دانید و ما بدل می خواهیم که آیین دین مبین قوی شود و نظام فوج
نواز هم باشد و وزرای فجار و امرای نابکار فی النار شوند این کسان می خواهند که نفقه مایان
بگیرند و بعسکر جدید دهند باین سبب گرد فساد سر بفلک کشید بلوای عام گردید هشت صد ینگچری
با گروهی از یمق بمعسکر بحری رو آوردند سپاه بحری مانع دخول سرحد خود شد باغیان باواز بلند گفتند
که ای سپاه دریائی بدانید و آگاه باشید که در چند روز سرداران شما کفار فرنگی خواهند گشت ما پاس
اسلام بر شما آمده ایم نه برای نهب و غارت شامل ما شوید تا روش قدیم ما و شما برقرار ماند و همچنین همراه
قبقچی گروهی بر سر توپخانه شتافت اهل توپخانه نیز در برروی شان بستند قبقچی گفت ای برادران
چرا از صفوف ما علحده می باشید با آنکه برادر دینی و اولاد ینگچری و مرید یکتاش ولی هستید شما را
قسم بروح پاک حضرت یکتاش می دهم که شامل حال ما شوید و حمایت و صیانت دین نبی کنید اگر

تنفسی نده نماند الگاه روسیان بمحاصره عمل نمودند لشکر قیصر این واقعه شنیده مثل دریا بکمال غضب بموج آمد و اراده
رفتن برای انتقام خواست لیکن در همان چند روز در شهور سنه ۱۲۲۱ هجری شاه انگریز و پروشیا در میان افتاده
صلح کنانیدند یوسف پاشا از عهده وزارت موقوف شد و محمد پاشا که پیر هشتاد و شش ساله بود منصوب گشت
دکاترینا ملکه روس بمقر اصلی خود شتافت من بعد بوناپارت شاه فرانسیس از انگریزان جنگیده سخت زبون
کرد و با سلطان سلسله محبت مستحکم ساخت سلطان سلیم قواعد جنگ مخترعه نصاری پسند کرده
خواست که لشکر خود را تعلیم کند لهذا بعضی کسان از نزد شاه فرانسیس فرستاد تا آیین قواعد سپاه
آموزند مگر سپاه ینگ‌چری آیین روش را نه پسندیدند و سر از حکم برتافتند بالجمله مسمی اورخان در
سنه ۱۲۲۲ هجری لشکر نظام که عبارت از سپاهی قواعد دانست در قسطنطنیه آراسته کرد و سلطان در فکر
استیصال ینگچری که عصیان شان از حد گذشته بود گردید چون سرداران ینگ‌چری آراستگی فوج جدید
بروش فرنگیان دیدند سخت پیچیدند و آشفتند و فتنهٔ عظیم برپا کردند که شرح و بسط آن موجب طول کتاب است
سلطان جوانان بیست و پنج ساله را نوکر گرفته هر روز در ترقی فوج نظام می کوشید دو هزار فوج
قواعددان به حکم مسعود آغا در قسطنطنیه مکمل شد که از او در جنگ عکه خیلی مردانگی بوقوع آمده بود و شانزده
هزار فوج نظام در شهر قرمان زیر فرمان قاضی پاشا مرتب گشت سلطان قاضی پاشا را با سپاه نظام
در اسلامبول طلب کرد قاضی از قرمان و براه نهاد شبی یک دشمن قاضی پاشا اراده قتل در خیمه آمد قاضی مرد شجاع
بود بیدار شده دشمن را قتل ساخت و متصل دار السلطنه رسید فوج ینگ‌چری خبر یافته در شهر شور و شغب
کردند و در چند مکان آتش زدند و در قهوه خانها و مساجد فوج فوج جمع شدند و ارکان سلطنت را
دشنامهای فحش دادند و بکفر و الحاد منسوب نمودند سلطان مجبور گشته در تشفی و تسکین ینگچری کوشید
و قاضی پاشا را فرمود که بمعسکر خود برگردد بعد این سانحه بوناپارت شخصی را که در فنون قواعد سپاه
بی نظیر بود نزد سلطان دوستانه فرستاد و نوشت که با دوست شما دوست و با دشمن شما دشمن ام پیوسته
معلمین ماهر فن را برای تعلیم فوج بری و بحری خواهم فرستاد که انگریز و روس از بوغاز استنبول
و نهر طونا مجال عبور و مرور نماند و روس این حال دریافته بر ملک قیصر لشکر فرستاد و انگریزان که از دست

ینگچری لفظ ترکیست ینگ
[illegible] نو چری [illegible] و در ایشان [illegible]
[illegible] مسلمان [illegible] چری
[illegible] ابن [illegible] در تاریخ خود
[illegible] لفظ صحیح ینگ‌چری است
[illegible] نظام [illegible]
[illegible] سپاهیان شان [illegible]
[illegible] جوانان از ۱۵ سال
[illegible] سال تنومند تندرست بی
[illegible] شریف [illegible]
[illegible] جنگی با این لقب ملقب شد
[illegible] جهان با این نام [illegible]
[illegible] اقوام شان [illegible]
[illegible] سبب بغاوت
ینگچری در زمان سلطان محمود
[illegible] این [illegible]
[illegible] عسکر سلطانی [illegible]
[illegible] نصاری [illegible]
[illegible] والله اعلم
[illegible] عباس مدظله العالی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مقرر فرمود و همچنین با مسکوب باین شرط صلح کرد که جهازات او در بحر اسود نیاید و شهرهای قیصر که سابق
مسکوب گرفته است باز سپارد و قلعه ازوف را از دست خود منهدم سازد و مثل سائر نصاری صرف
برای تجارت در کشور روم آمد و رفت دارد و این قرار در مدار فیما بین وکلای هر دو سلطنت در شهر
بلغراد استحکام گرفت و باشاه نمسا نیز چند مرتبه جنگیده مصالحه ساخت و فرنسیس را نیز برای بست و هفت
سال صلح نامه نوشته داد و بستم ماه کانون دوم ۱۷۴۰ مسیحی باشاه سوید نیز راه آشتی پیمود و آسوده و در ۱۷۴۶ مسیحی
محمد بن عبد الوهاب و امیر سعود در عرب فتنه عظیم برپا کردند و در حرمین شریفین فساد ها نمودند که شرح و بیان آن را علیحده
کتاب می باید سلطان محمود مریض شده بست و دوم ماه صفر ۱۱۶۸ هجری جامه گذاشت و بعالم عقبی شتافت
ولادت این پادشاه در ۱۱۱۰ هجری بود باین حساب پنجاه و هشت سال ایام زندگانی محمود می شود

بیان بست و پنجم در ذکر سلطنت سلطان عثمان خان ثالث

عثمان خان ثالث پسر مصطفی خان ثانی برادر محمود اول است در ۱۱۱۳ هجری بوجود آمد و در مجلس بزرگ شد
و در ۱۱۶۸ هجری بر وساده سلطانی قدم نهاد مرد عزلت پسند بود سعید افندی را وزیر کرد و از افسران
فوج ترسید که مبادا اولاد سلطان احمد خان ثالث را بپادشاهی بر دارند ازین جهه محمد و بایزید و آل عثمان
را قتل کرد در ۱۱۶۹ هجری خانه صدر اعظم و اماکن و ثلث شهر قسطنطنیه تا قرب ایاصوفیه از آتش
سوخت و در ۱۱۷۰ هجری سعید افندی را موقوف کرده محمد راغب پاشا را وزیر ساخت و در همان ایام
پانزدهم ماه صفر ۱۱۷۱ هجری سه سال سلطنت کرده جامع عثمانی را که محمود اول بنا نهاده بود تمام نموده انتقال کرد

بیان بست و ششم در ذکر سلطنت مصطفی خان ثالث

مصطفی مالک تخت و دیهیم گشته با وزیر صاحب تدبیر راغب پاشا عقد خواهر خود صالحه سلطان بست
این دستور هر دو ذی شعور بود اراده جهاد داشت مگر زود انتقال کرد بجای او حمزه پاشا وزیر شد بعد شش ماه
موقوف گردیده مصطفی پاشا باوج وزارت ترقی کرد و بعد یک سال و شش ماه از اوج اعتبار افتاده
محسن زاده محمد پاشا وزیر گشته بعد سه ماه موقوف شده سلحدار حمزه پاشا بدرجه وزارت رسیده
بعد چهل روز موقوف گردید علی پاشا وزیر شد و درین مدت عزل و نصب تا ۱۱۸۳ هجری چند بار با مسکو

آورد عثمان بغایت ممنون شده زر خطیر بخشید و در سنه ۱۱۴۳ اسپجی طوبال عثمان پاشا برای مقابله
عجم لشکر گرفته از استنبول برامد و در سواد بغداد لشکر طهماسپ ثانی والی عجم را هزیمت داد
و تا کردستان شتافته برگشت باز سلطان محمود احمد پاشا و عارف پاشا و ابراهیم پاشا
و رستم پاشا هر چهار را با فوجهای آراسته بایران فرستاد پاشایان بر کرمانشاهان و سنا اردلان
و همدان وغیره استیلا یافتند طهماسپ ثانی با چهل هزار فوج مقابل شده شکست خورد
فوج روم پیشتر قدم نهاده کاشان را تاراج کرد طهماسپ ثانی ایلچی برای صلح نزد احمد پاشا
فرستاد نادر شاه که آن وقت حاکم سیستان بود طهماسپ ثانی را از تخت برداشته پسرش عباس ثالث
را برای نام برادرنگ متمکن کرده بقیصر نوشت که هر قدر از بلدان ایران در قبضهٔ شما آمده است
ازان دست بردارید ورنه اینک از من بجنگید و قبل از وصول جواب با قشون ایران
متصل بغداد تاخته لشکر قیصر را ته و بالا کرد و دجله را عبور کرده بغداد را محاصره نمود قیصر توپال
عثمان پاشا را با هشتاد هزار فوج گسیل کرد تا در خبر آمدن فوج روم دریافته ششم ماه صفر
سنه ۱۱۴۶ هجری کنارهٔ دریای دجله صف آرا شد نه ساعت فیما بین جنگ بزرگ گردید آخر
نسیم ظفر بر پرچم رایات رومی وزیدن نادر فرار کرد محاصرهٔ بغداد مرتفع گشت خبر نصرت بقیصر رسید
سه روز در قسطنطنیه چراغان روشن شدند و در قصر قیصر نهایت مسرت ماند نادر شاه فوج
جمع ساخته بعد سه ماه باز مقابلهٔ عسکر رومی اختیار کرد در محاربهٔ اول و دوم غلبه از طرف
سپاه روم ماند و در مصاف سوم شکست فاحش بر فوج روم افتاد و توپال پاشا سر میدان
کشته شد قیصر این خبر شنیده بسیار تاسف کرده علی پاشا را برای مقابلهٔ نادر تجویز کرد
باز اسمعیل پاشا را انتخاب نمود پس آن محمد پاشا را گماشت و درهمین تردد ششم صفر
سنه ۱۱۴۹ هجری با مسکوب هم محاربه دست داد نادر شاه پی در پی بر لشکر روم تاخته هر بار
پس پا ساخته تا شهر کرکوک کوس فتح نواخته نهیب بسالت خود در قلوب انداخته سلطان محمود
بجز صلح چاره ندیده آشتی نمود سرحد روم و ایران جائیکه در زمان سلطان مراد چهارم بود

فوج شاهی بر اکثر بلاد و جزائر بنادقه استیلا یافت والی نمسا عهدشکنی کرده با جیش قیصر مصاف کرد علی پاشا کشته شد فوج شکست خورد خلیل پاشا والی بغداد خلعت وزارت پوشیده از قسطنطنیه برآمده بشهر ادرنه رفته از انجا بمدینه بلغراد شتافته از سپاه نمسا جنگیده هزیمت یافت ازین سبب معزول گشت باز محمد پاشا وزیر شده بعد هشت ماه موقوف گردیده داماد ابراهیم پاشا بمنصب وزارت رسیده بست و یکم ماه تموز ۱۷۱۸ مسیحی با والی نمسا صلح کرد در عهد سلطنت احمد خان یکصد و چهل مرتبه در قسطنطنیه آتش افتاد و بسیار اماکن خاک سیاه شدند و با مسکوب و والی بولونیا صلح رو داد و لشکر رومی بملک عجم رو آورد و تا نهاوند و تبریز رسید شاه عجم پیام صلح فرستاد سلطان قبول کرد بشرطیکه شاه ایران از بلاد روم انچه گرفته است باز سپارد هنوز این گفتگو طی نشده بود که شاه ایران مرد و پسرش طهماسپ ثانی بر تخت کیانی نشست نادرشاه سپه سالار ایران بر تبریز آمده از فوج روم صف آرا شده سپاه روم را شکست داد سلطان سامان لشکر دیگر برای ایران کرد ناگاه در فوج قیصر فساد برپا گشت ابراهیم پاشا بقتل رسید و در ماه محرم ۱۱۴۳ هجری سپاه خیره سر احمد خان را از تخت برداشتند و محمود را بر سریر خلافت متمکن نمودند

بیان بست و چهارم در ذکر سلطنت سلطان محمود اول

حینیکه محمود در ساعت مسعود بر چار بالش قیصری اجلاس نمود بلوای عظیم در سپاه بود قریب شش هزار سپاهی و چند پاشا درین فتنه راه فنا پیمودند آخر ابراهیم پاشا والی حلب وزیر شد و بعضی سرکشان را قتل کرد و برخی را معزول ساخت و بعد چند روز خود هم از اوج وزارت افتاد عثمان پاشا وزیر گشته براه دریا بمصر روان شد جهازات جنگی شاه اسپین حمله نمودند و مرکب قیصری را درهم و برهم کردند و از سر غلبه گرفتار کرده بشهر مالطه بردند هرگاه بلنگرگاه مالطه آمدند مردمان شهر برای تفرج رسیدند شخصی فرنسیس ارنو نام که در مالطه می بود بر جهازات قیصر سیرکنان گذر کرد و در یک گوشه عثمان پاشا را بی توشه مجروح یافت حکام اسپین را تسلی داده عثمان را گرفت و بخانه خود آورد و علاج کرد هرگاه صحت یافت بمصر برد از انجا بقسطنطنیه

رنگ ساز دگرگون پدید احمد خان برادر خود را تخت و تاج سپرده ترک سلطنت کرده جان خود را از اعدا محفوظ نمود

بیان بست و سوم در ذکر سلطنت احمد خان ثالث بن سلطان محمد رابع

سلطان احمد وقت جلوس جوان سی ساله بود سران سپاه خود سر فیض الله افندی شیخ الاسلام
را قتل کردند شاه دم نزد هرگاه صاحب اختیار شد بعضی مفسدین را کشت و برخی را معزول نمود
و در مدت قلیل چند پاشا را وزیر نموده ناکاره یافته موقوف ساخت آخر علی پاشا را مستقل وزیر کرد
و در سنه ۱۱۱۵ هجری با نصاری جهاد نموده مغلوب ساخت و در سنه ۱۱۲۱ هجری در میان شاهان نصاری
سخت جدال گردید پطرس شاه مسکوب بر کارلوس شاه سوید غالب آمد کارلوس به درگاه قیصر پناه
گرفت مسکوب از التجای قیصر مزاحمت کرد محمد پاشا بحکم سلطانی برای تادیب و تنبیه نهضت نمود
بر سپاه مسکوب غالب شد و صلح کرده برگشت سلطان را صلح منظور نگشت باین جرم محمد پاشا
از خدمت موقوف و یوسف پاشا منصوب گردید آخر در سنه ۱۷۱۶ مسیحی صلح نامه با قیصر مسکو
برای بست و پنج سال نوشته شد قیصر از یوسف هم ناراض گشته معزول فرموده سلیمان پاشا
را گماشت و فرمان داد که کارلوس را بملک او برساند و برای مصارف او زر از خزانه شاهی دهد
کارلوس ده لک روپیه طلب کرد باو عنایت شد یازده لک روپیه دیگر خواست سلیمان پاشا
برهم گشته لشکر خود را حکم کرد که کارلوس را جبراً از کشور قیصر بدر کنید آن وقت نزد کارلوس
صرف سیصد پیاده بودند با بست و شش هزار فوج روم مقابله کرد و گرفتار شد سلیمان
در قلعه رسید طاش قید ساخته بعد چندی بشهر دموتیکا فرستاد سلطان برای خرج
کارلوس در ماهیه معین کرد و سلیمان را باین تصور که بی حکم زیادتی کرد موقوف نمود و ابراهیم
پاشا را بجای او مقرر کرده بعد بست و یک روز معزول ساخته علی پاشا را مامور فرمود کارلوس
حسب الطلب همشیره خود عازم سوید گردید قیصر بعزت مرخص فرموده شش صد چاوش همراه کرد
و هشت سر اسپ با زین مرصع و قبا و شمشیر جواهر نگار عطا کرده در دهم ماه تشرین اول
سنه ۱۱۲۶ هجری رخصت نمود کارلوس مشکور منت قیصر شده بملک خود رفت و در سنه ۱۱۲۷ هجری

تا فرق میان مسلم و کافر عیان باشد [illegible] بعد وزیر [illegible] پاشا معزول و شوری علی پاشا والی طرابلس شام
بر خدمت وزارت منصوب گردید و در ماه کانون دوم سنه ۱۶۹۰ مسیحی موافق بست و یکم ماه جمادی الآخر
سنه ۱۱۰۲ هجری سه سال و هشت ماه سلطنت کرده بمرض استسقا احمد خان ثانی نقد زندگانی
بقابض ارواح سپرد این پادشاه مرد فاضل خوشنویس بود و بسیر و شکار و سماع نغمه الانس تمام داشت

بیان بست و دوم در ذکر سلطنت سلطان مصطفی خان ثانی پسر محمد خان چهارم

این پادشاه بر تخت جلوس نموده فرمان نوشت که بندگان خدا را درست نیست که در خانهای خود
آسایش کنند زیرا که دشمنان اسلام دور ملک اسلام هجوم آورده اند و اجداد من پیوسته
با نصاری جهاد می کردند من هم مثل آبای خویش با کفار محاربه نمودن می خواهم پس ای مسلمانان
اطاعت من کنید من بعد بسرکردگی حسین پاشا جهازات جنگی برای مقابله نصاری فرستاد
حسین پاشا در بحر ابیض بر نصاری چیره دستی نموده جزیره ساقس را گرفت و خود با لشکر روم
بر آمده از والی نمسا جنگ نموده شکست فاحش داده توپخانه نصاری گرفته اکثر قلاع را منهدم
ساخته در موسم سرما بشهر ادرن اقامت نموده در اوائل گرما فوج جرار برای مدافعت والی نمسا
گذاشته با اسیران نصاری و توپخانه شان که مردانه سر میدان گرفته بود با شوکت و دبدبه تمام
داخل قسطنطینیه شد ناگاه در همان ایام خبر رسید که مسکوب یعنی روس قلعه ازوف را محاصره
کرده است سلطان برای مدافعت دشمن لشکر جرار گماشت فوج شاهی از روس جنگیده سی هزار
روسی را بسر میدان کشت و قرین ظفر برگشت من بعد سلطان صد هزار فوج همراه گرفته
برای محاربه والی نمسا کوچ کرد و بعد جنگ مظفر و منصور عود نمود باز خبر اجتماع فوج نمسا شنیده بذات خود
روان شد و الماس پاشا را پیشتر فرستاد الماس در جنگ کشته شد شاه لندن و هولند درمیان
افتاده فیما بین قیصر و والی نمسا بست و ششم ماه رجب سنه ۱۱۱۱ هجری برابر بست و ششم
کانون دوم سنه ۱۶۹۹ مسیحی مصالحه کردند سلطان بشهر ادرنه برگشته چند روز سیر و شکار
نموده بقسطنطینیه آمد سران سپاه از صلح کردن سلطان با نصاری ناراض شده باغی شدند سلطان

برامد بعد حرب صعب غالب مد و کشور خود را از دست کفار گرفت و همراه کوپرلی مصطفی پاشا
سپاه بر نمسا فرستاد چون خزانه تهی بود تمام آلات طلا و اوانی نقره را در دار الضرب سکوک ساخته
بصرف لشکر آورد و آخر بذات خود صد هزار سپاه گرفت بکشور دشمن در آمد و بزور شمشیر
چند جا را گرفته بلدهٔ بلغراد را بقبضهٔ خود آورده بفتح و اقبال داخل قسطنطینیه گشته
بست و ششم ماه رمضان سنه ١١٠٢ هجری سه سال و نه ماه سلطنت کرده بمرض استسقا
انتقال کرد شوق تعمیر مکانات فرح افزا و بساتین دلکشا بسیار داشت +

بیان بست و یکم در ذکر سلطنت احمد خان ثانی

بعد رحلت سلیمان همینکه احمد خان ثانی بر مسند سلطانی نشست ارکان دولت حیاتی زاده
حکیم باشی را مقید نمودند و گفتند که اینکس آب و نان سلیمان بند کرده کشته است و احمد خان
کوپرلی مصطفی پاشا را برای محاربهٔ شاه نمسا کسیل کرد با مصطفی و نصاری مقابله شد مصطفی
دلیرانه پیش پیش فوج بر اعدا میرفت ناگاه از ضرب بندوق بر زمین افتاد و جان بجان آفرین
داد فوج روم هزیمت یافت مگر در همان روز با لشکر بحری بر نصاری غالب مد نصاری مغلوب شدند
علی پاشا بمرتبهٔ وزارت رسید چون بدمزاج بود مردمان متنفر گشتند سلطان معزول کرده بجزیرهٔ
قبرس فرستاد و حاجی علی پاشا والی حلب را وزیر کرد در سنه ١١٠٤ هجری ربع شهر قسطنطینیه از
آفت آتش زدگی سوخت و حاجی علی از عهدهٔ خود موقوف گشت و شخصی مصطفی نام دستور
سلطان گردید شاه نمسا فرصت یافته بلدهٔ بلغراد را محاصره کرد پنجم ماه ذی القعدة الحرام
سال مذکور فوج گران از اسلامبول روانه شد شاه نمسا خبر ورود عساکر قیصری دریافته ترک
محاصره نمود شاه لندن و هولند با قیصر و والی نمسا مصالحت کنانیدند و در ماه محرم الحرام
سنه ١١٠٥ هجری باز در قسطنطینیه آتش افتاد بارهٔ شهر خاک سیاه گشت مصطفی از پایهٔ وزارت
افتاد و احمد پاشا بمرتبهٔ وزارت رسید این کس ممانعت کلی نمود که نصاری لباس نگین
و کفش زرد و کلاه سمور نپوشند و بر اسپ سوار نشوند رخت سیاه در بر کنند و بر خر سواری نمایند

وودود باروت ناپدید شد و هزار ها آدم طرفین در خاک و خون غلطیدند چون شام شد هر دو سپاه
بخیام خود برگشتند سپاه روم اسیار خسته بود خیمه و خرگاه گذاشته نیم شب خفیه برخاسته رفت
صبح نصاری خبر یافتند نهایت شاد شدند و بر خیام خالی ریختند و مال و متاع وافر بدست
آوردند و در سپاه خود قسمت نمودند سلطان ازین گریز بر مصطفی عتاب فرمود و از وزارت
معزول کرده ابراهیم پاشا را خلعت داد و پاپ مرشد نصاری برای جنگ نمودن از سلطان
تمام نصاری را تحریص کرد جابجا از نصاری و اهل اسلام جنگ و جدال رو داد و بیشتر هر طرف
غلبه نصاری شد سلطان حیران شده ابراهیم پاشا را ناکاره یافته موقوف کرد و سلیمان
پاشا را منصوب نمود و از دهم ماه آب سنه ۱۶۸۷ مسیحی سلیمان برای مقاتله نصاری شتافته
از میدان گریخته بقسطنطینیه برگشت سلطان خشمناک شده قتل کرد و سیاوش پاشا را بمنصب وزارت
بخشید تمام سال بآفات و آلام پایان امد و از قحط سالی و آتش زدگی کشور روم زیاده تر خراب شد
بعده سپاه ینگ چری از سلطان ناراض گردید خواستند که فتنه برپا کنند و سلطان را از تخت بردارند
سلطان محمد برادر خود سلیمان خان ثانی را سلطنت سپرده گوشه عافیت گزید سوای اشکار امر دیگر پیش نگرفت

بیان ستم در ذکر سلطنت سلیمان خان ثانی پسر سلطان ابراهیم

پیدایش این پادشاه سنه ۱۰۵۲ هجری و جلوس بر تخت در سنه ۱۰۹۹ هجری است بعد نشستن سلیمان سپاه خود سر
سیاوش پاشا را بر دهلیز خانه اش قتل کردند و دیگر سیصد کس درین سانحه از جان گذشتند
فیمابین سرداران فوج بسیار جنگ و جدال شد ازین سبب نصاری هر طرف غلبه کردند و کسی
متوجه دفع دشمن نشد القصه بعد کشته شدن سیاوش اسمعیل پاشا وزیر شد و بعد سه ماه
معزول گردید پس ازان تکفور مصطفی پاشا وزیر شد و در بیستم ماه ایلول سنه ۱۶۸۹ مسیحی
والی نمسا شهر بلغراد را گرفت ذو الفقار افندی برای وکالت پیش شاه نمسا رفت در ان عهد والی نمسا
از ایلچی گفت که و بروی من مرا سجده کن سفیر قبول نکرد ده ماه درین رد و بدل و سوال و جواب
منقضی شد سلطان سلیمان ازین امر سخت برهم گشته بنفس نفیس خود برای مقابله والی نمسا

خود سر کسی را گویند
که انچه در دلش گذرد
همان کند و بر گفته
کسی گوش نگذارد

گرفتاری او کرد مسیح جدید خود با سلام بول شتافت صدر اعظم احمد پاشا خبر یافته گرفتار کرد
عیسائیان سر داده در قید خانه پیش او رفته پابوس حاصل می کردند سلطان محمد برای
ملاقات رفت و گفت که من امتحان تو میکنم اینک در میدان استاده شو من لشکر خود را
میگویم که تیر باران کنید به بینم که بر تو پیکان اثر میکند یا نمیکند مسیح کذاب بر پای سلطان
افتاد و گفت که من طاقت امتحان شما ندارم سلطان بقتل او حکم داد مسیح مسلمان شد
و توبه کرد همراه او بسیار عیسائیان مسلمان شدند و همچنین شخصی دعوی کرد که من
مهدی موعود ام او هم بقتل رسید و در سنه ۱۶۷۳ مسیحی برابر سنه ۱۰۸۴ هجری سوم ماه رمضان المبارک
سلطان احمد پسر سلطان محمد پیدا شد تا چند روز در بارگاه سلطانی بسیار مسرت
و سامان طرب مهیا ماند و در سنه ۱۰۹۲ هجری برابر سنه ۱۶۸۱ مسیحی بست سال و شش ماه وزارت نموده
بعمر چهل و یک سال احمد پاشا بدار آخرت رفت بجای او مصطفی پاشا وزیر شد و سلطان بعزم
ملک گیری با صد و پنجاه هزار سپاه بکمال توزک و احتشام از قسطنطنیه بر آمد و مصطفی پاشا
را برای تسخیر شهر فینا که از کشور والی نمساست پیشتر روانه کرد مصطفی در ملک نصاری قدم نهاده
بقتل و نهب بازوی همت کشاده چهل هزار اسیر گرفت و شهر فینا را محاصره نموده از ضرب
گولهای توپ اکثر اماکن رفیعه را منهدم کرد شب و روز تا چهل و پنج روز از طرفین مثل
تگرگ گولهٔ توپ می بارید دود سیاه باروت روی مهر و ماه پوشید سپاه و رعیت فینا
خوب جنگیدند و از سلاطین نصاری فوج برای مدد طلبیدند دوازدهم ماه ایلول سنه ۱۶۸۳ مسیحی
هشتاد هزار لشکر نصاری مختلف القوم برای کمک رسید سردار کلان جیش نصاری گفت
که سپه سالار روم مرد غافل معلوم می شود زیرا که در زمین نشیب لشکر خود را جا داده است و اماکن
بلند را بی محافظت گذاشته بیشک من بر او چیره دست خواهم شد بعده بمیدان جنگ
آمده رزم آرا گشت از بام تا شام آنجا به جنگ توپ و تفنگ گردید که روی آسمان از غبار

بخاطر نمی آورد آخر کوپرلی محمد نام وزیر شد این کس عاقل و مدبر بود خوب انتظام نمود و بر نصاری
لشکرها فرستاد اکثر جا غالب آمد و جزیرهٔ تیندوس وغیره را مسخر کرد و در ۱۰۶۸ سنه هجری بلاد نصاری
لشکرکشی نموده یک لک و پنجاه هزار کافر قتل کرده بنصرت و اقبال برگشت در چند روز
از تدابیر صائب این دستور ذی شعور سلطنت روم رونق گرفت مگر زندگی وفا نکرد
پنج سال سه ماه ده روز کار وزارت را بوجه وجیه سرانجام داده هفدهم ماه ربیع الاول
۱۰۷۳ سنه هجری جهان فانی را پدرود کرد وقت نزع سلطان محمد خان بر بالین او آمد و بسیار
حسرت و افسوس کرد و گفت که مرا وصیت کن وزیر جواب داد که در امور مملکت هرگز
زنان را دخل ندهی و در صحبت نسوان غافل مشو و سپاه خود را از خود راضی دار و هرگز
یک نفر سپاهی را کم مکن و همیشه جهاد با نصاری برپا دار و ایشان را آگاهی مهلت مده القصه
سلطان بعد رحلتش احمد پاشا پسر او را خلعت وزارت بخشید این کس نیز مثل پدر خود
بیدار مغز بود در ماه ذیحجه ۱۰۷۶ سنه هجری برای تسخیر قلعهٔ کریت روان شد پنجم ماه جمادی الاولی
۱۰۷۷ سنه هجری متصل قلعه رسید بر این قلعه از بست و دو سال فوج قیصری در پی یورش
می کرد مگر از غایت استواری و فراوانی سامان قلعه داری فتح نمیشد احمد پاشا محاصره
نموده از صدمهٔ توپهای کوه شکن جگر محصوران را پاش پاش ساخت و هفتم ماه ایلول ۱۶۶۹ سنه مسیحی
اهالی قلعه عاجز آمده امان طلبیده بچشم گریان جبراً و قهراً قلعه را خالی کرده رفتند احمد پاشا قرین فتح
و نصرت بحضور سلطان حاضر شد و درین سال یعنی ۱۰۷۷ سنه هجری بسیار خرابی در کشور
قیصر راه یافت ورای جنگ و جدال زلزله پی در پی آمده چند شهر را تباه کرد چنانکه جبال
بزرگ شق شدند و از مرض طاعون هزارها مرد و زن مردند و از شدت برف و کثرت سرما بیشمار
چارپایان و پرندگان جان دادند و در اورشلیم یعنی بیت المقدس شخصی یهودی دعوی کرد
که من مسیح بن مریم ام و چون مرد طلیق اللسان صبیح الوجه بود خیل خیل یهود و نصاری
برا و جمع آمدند و این کس در شعبده بازی هم دستگاه داشت حاکم بیت المقدس اراده

شمشیر با و حواله کردند و برسم سلامی توپها سر نمودند این کس بسیار چیچک و ضعیف العقل جوان
بست ساله ترش مزاج سوای صحبت زنان هیچ سلیقه نداشت پانصد و پنجاه کنیزان پری چهره
در شبستان خود جمع کرده بعیش و عشرت نشست و زمام سلطنت با در خود و وزرای سلطنت سپرد
وزرای خیرخواه در انتظام کوشیدند و آبروی دولت عثمانی برقرار داشتند در سنه ۵۵ هجری
برابر سنه ۱۶۴۵ مسیحی نصاری با مراکب قیصری در دریا مزاحمت رسانیدند چارصد جهاز جنگی برای
تادیب کفار سمت جزیرهٔ مالطه از لنگرگاه قسطنطنیه روان شد و بفتح و فیروزی عود نمود
و در سنه ۵۶ هجری هم با نصاری جنگها واقع شد و از حسن تدبیر ارکان سلطنت خرابی رو نداد مگر سران سپاه
پادشاه و وزیر او احمد پاشا را در لذات جسمانی منهمک یافته شوریدند و آهنگ قتل سلطان
کردند ابراهیم فراوان زر بخشیده جان خود بسلامت برد افسران پسر هفت ماههٔ او را سلطان
کردند و ابراهیم را در شبستان بند ساختند بعد ده روز بعض سرداران سعی در برآوردن
ابراهیم از قید نمودند افسرانیکه مقید کرده بودند بست و هشتم ماه رجب سنه ۵۹ هجری
ابراهیم را کشتند عمر این سلطان بست و نه سال و ایام سلطنتش نه سال بود

بیان نوزدهم در ذکر سلطنت محمد خان رابع پسر ابراهیم خان مقتول

محمد خان شیرخواره کودک هفت ماهه برای نام اورنگ آرا شد و مادرش کوسم سلطان
حاکمه گشت سرداران حکومت زن را قبول نکردند بلوای عظیم برپا نمودند در اسلام بول
اضطراب عظیم گردید آخر سلیمان خواجه سرا کوسم سلطان را قتل کرد از خانهٔ او بسیار صنادیق
روپیه و اشرفی و طلا و نقره و جواهر گران بها و زیور مرصع و ظروف ذهب و فضه برآمد
و تا سنه ۶۲ هجری آتش فساد و خانه جنگی در قسطنطنیه برپا ماند که تفصیل آن بسیار است
و در سنه ۶۳ هجری تا چهل روز متواتر جابجا در کشور روم زلزله حادث شد و بسیار نقصان
مال و تلف نفوس گردید و از ماه ذی القعدة الحرام سنه ۶۳ هجری تا ماه جمادی الاولی سنه ۶۴ هجری
فیما بین پاشایان قتل و قتال دائر گشت چند پاشایان مردند پادشاه کم سن بود کسی

خود فولاد بر سر نهاد شمله شال سرخ بران بسته عنان اسپ از سلسله آهن کرده با صد هزار
سپاه تیغ گزار سمت بغداد روان شد در اثنای طریق بهرام پاشا وزیر اعظم در گذشت بجای آن
طیار پاشا خلعت وزارت یافت المختصر منزل بمنزل قطع مسافت نموده در بغداد رسید
متصل مقبره ابوحنیفه خیمه زد و با لشکر ایران که در بغداد بود محاربه عظیم نمود طیار پاشا کشته شد
بجای او مصطفی پاشا تشریف وزارت پوشید آخر بعد جنگ عظیم که پنجاه هزار ایرانی در آن
بی جان شدند بغداد را مسخر ساخته یکهزار عجم را زنده بدست آورده روبروی خود سر از تن
جدا کرده کوس ظفر کوفته بطمطراق تمام داخل قسطنطنیه شد بعارضه بخار بر بستر رنجوری
افتاده حکم قتل برادر ابراهیم برادر خرد خود داد مادرش ابراهیم را پنهان ساخته بگوش مراد چهارم
خبر قتلش رسانید مراد با حضار نعش فرمان فرمود حکیمیکه معالج بود گفت که دیدن مرده برای
شما بسیار مضر است میسر نخواهد شد آخر در همان چند روز نهم ماه شباط سنه ۱۶۴۰ مسیحی
موافق شانزدهم ماه شوال سنه ۱۰۴۹ هجری مراد قالب تهی کرد عمر این پادشاه ۲۰ سال و ایام سلطنتش
هفده سال بود نهایت شوق سواری اسپان با دپیما داشت هشت صد اسپ عمده در اصطبل خاص او بودند

بیان هجدهم در ذکر سلطنت سلطان ابراهیم خان

بعد مردن مراد چهارم ارکان دولت پیش برادرش ابراهیم که در حرم سرا محبوس بود رفتند
و گفتند که برادر شما شنقار شد رخت ملوکانه در بر کرده رونق بخش اورنگ قیصری شوید
ای فوت کرده
ابراهیم بسیار ترسید و لرزید و دانست که برادرم برای دریافت مافی الضمیر من این حیله کرده است
گفت من ترک دنیا نموده ام مرا بجهانداری کار نیست مردمان برای اطمینان او نعش مراد
باو نمودند مطمئن شده حکم دفن داد جنازه مراد را مانند جنازه سلاطین کیان بگورستان بردند
جمله فوج و حشم سلطنت و در جنیبت کل اسپان سواری او که بر پشت آنها زینها معکوس
کوتل
نهاده بودند همراه بود من بعد سرداران ابراهیم را از محبس برآوردند چون از روز میلاد
تا وقت جلوس بر تخت گاهی بر اسپ سوار نشده بود بر تخت روان نشانده در مسجد ایوب برده

اگر بر سپاه قیصری فتح میسر شد و گردان اسلام منصور ماندند و نصاری جزیه قبول کردند این
پادشاه با زنان میل کلی داشت و در شبستان بعشرت بسر می برد روزی از دختر مفتی شهر
نکاح کرد سران سپاه و ارکان دولت سخت ناخوش شدند که در غیر قوم خود سلطان چرا
عقد نمود در همان ایام نوزدهم ماه ایار سنه ۱۶۲۲ مسیحی سلطان بعزم رفتن مکه معظمه برای حجة الاسلام
بیرون شهر خیمه زد سپاه بلوای عظیم نمود که تفصیلش بسیار است زیرا که شنیده بودند که پادشاه
بنام حج می خواهد که بیرون رفته فوج جدید فراهم کرده لشکر قدیم را که در هر امر دخل می دهند
مستاصل کند آخر بیچاره عثمان را بخواری وزاری کشتند که تفصیلش دراز است و مصطفی را
از محبس برآورده تاج بر سرش نهادند نحویکه سلطنت فرنسیس بسبب قتل هنری چهارم شاه
فرانسیس متزلزل بود نظیر آن ازین فساد نیز تخلل عظیم در دولت عثمانی راه یافت و شاه عجم
فرصت یافته در کشور قیصر دست درازیها کرد که شرحش موجب طول کلام است سرداران
مصطفی را محض نالائق یافته از تخت برداشته بستم ماه آب سنه ۱۰۳۲ هجری باز
در حرم سرا مقید ساخته مراد چهارم بن سلطان احمد اول را که پانزده ساله
جوان بود بشاهی پسندیده چتر سلطنت بر سرش افراختند و سلطان روم ساختند

بیان هفدهم در ذکر سلطنت مراد خان چهارم

روز دوم جلوس خود مراد چهارم بجامع ایوب رفته حسب قاعده شمشیر در کمر بست
و بدریافت ظفرهای لشکر ایران و شکستهای عساکر قیصری لشکر بزرگ فراهم کرده
به بغداد فرستاد مگر بغداد را از دست عجم گرفتن نتوانست در مقامات مختلف چندین بار
فیمابین سپاه عجم و روم جنگهای بزرگ شد که شرحش را طومارها می باید آخر فوج روم
بعد رزمهای هولناک بغداد را فتح نمود شاه عباس صفوی خسرو عجم لشکرکشی کرد و پس از
حرب صعب بغداد را مفتوح ساخت و رومیان را آنقدر کشت که جویهای خون در
طرق و شوارع بغداد مانند سیل آب جاری گردید ابوبکر پاشا را زنده اسیر نموده در

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سلیم با و وعده ساخت که هرگاه بر تخت خواهم نشست جزیره را گرفته ترا حاکم آنجا خواهم کرد
یهودی برای ایفای وعده عرض کرد سلیم با مصطفی پاشا سیصد و شصت جهاز جنگی
برای تسخیر قبرس فرستاد سرداران بعد جنگهای فراوان جزیره را گرفتند و اموال بیشمار
با دو هزار دختر و پسر پیش شاه آوردند درین معرکه پنجاه هزار فوج سلطانی کشته شد شاه
اسپین و پاپ پادری مرشد نصاری باتفاق همدگر در دریا از سلطان جنگیدند و بسیار
زیان لشکر قیصری کردند درین واقعه ۲۲۴ جهاز قیصر تباه و خراب شد نصاری هر سال
۲۷ تشرین اول بوجه این فتح در اسپین وغیره عید مینمایند قیصر عزم انتقام کرد مگر در همان
ایام نصاری صلح نمودند سلیم بعارضهٔ بخار مریض گشته دوازدهم ماه کانون اول ۱۵۷۴ مسیحی
برابر ۲۴ ماه شعبان ۹۸۲ هجری هشت سال سلطنت نموده بعمر پنجاه سال بساط زندگی بر چید این پادشاه
باده نوش نغمه پرست زن دوست عیاش طبیعت بود مگر بحسن تدبیر محمد سقلی وزیر در کار مملکت فتور نشد

بیان دوازدهم در ذکر سلطنت مراد خان ثالث

بست و یکم کانون اول ۹۸۲ هجری بعد نه روز پسرش مراد سوم کلاه خسروی بر سر نهاده پنج برادر
خود را بی گناه کشته برابر قبر پدر در مسجد ایا صوفیا دفن کرد و چهار صد نصرانی را که در زندان بودند
رها نمود و بسیار امرا و اکابر را از خدمات معزول ساخت و در ۱۵۷۶ مسیحی شنید که شاه ایران
مسموم مرد و پسرش از دست سپاه مقتول گردید در بلاد عجم اضطراب کلی راه یافته است فرصت غنیمت شمرده سمت
تفلیس سپاه فرستاد و گرجستان گرفت و شانزدهم ماه کانون دوم ۱۰۰۴ هجری انتقال کرد آدم متوسط
القامه کم ریش زرد رنگ خرد چشم شهوت پرست بود در فغستان او پانصد کنیز بودند

بیان سیزدهم در ذکر سلطنت محمد خان ثالث

وقت رحلت پدر خود در شهر مانیزیا بود مادرش صفیه سلطان خفیه خط نوشته از انتقال
پدرش خبردار کرده زود طلب کرد و تا آمدن پسر حال وفات مراد ثالث را نحوی مخفی نمود که
وزرا هم آگاه نشدند محمد خان ثالث بعد دوازده روز آمد ۱۰۰ باورنگ قیصری اجلاس نمود

صاحب تیغ فریدون رآی مالک افسر کیقباد فروغ کوکب عواطف شریفه جامع مناقب حمیده و لطیفه
اورنگ آرای ایران طهماسپ شاه والا دودمان مدام مورد نعم آلهی و مهبط انوار سماوی باد
محبوب درگاه آلهی مشرف بتشریف مواهب نامتناهی سلطان البرین خاقان البحرین خادم
حرمین شریفین آنکه فراهم شده است در شخص او قوت و مردی و فخر و قدرت و خلافت و فطنت و عدل
و شرف و انصاف و استقامت سلطان سلیمان خان باشد با د سناجق او بر سموات و منقش باد
نام سلطنتش بر الواح ابدی و در سال نهصد و هفتاد هجری ملک افریقیا را گرفت شاه اسپین
بر ملک سلیمان حمله کرد و بعضی قلاع را گرفت سلیمان یکصد و هفتاد و یک جهاز جنگی با
مصطفی پاشا برای جنگ شاه اسپین بشهر مالطا فرستاد مصطفی ظفریاب گردید و چند هزار اسیر
بحضور قیصر آورد سلیمان بعزم جهاد کمر بسته بشهر بلغراد رسیده بسیار بلدان نصاری را فتح کرد
و در سنه ۹۷۴ هجری دمیکه قلعه زیجات را محاصره کرده بود بعارضه وجع مفاصل باجل موعود انتقال کرد
محمد سقلی سپه سالار موت سلیمان را مخفی داشته کوهمت چست بسته در همان چند روز قلعه را گرفت بعد بست و یک روز
از مردن سلیمان هرکاره پسرش سلیم خان از بلده بلغراد بسرعت تمام رسید وزیر با تدبیر فوج را از مردن سلطان آگاه نمود
احمر اللون فسیح الجبهه عبوس الوجه عالی همت و مدت سلطنتش چهل و هشت سال و عمر هفتاد و چار سال بود

بیان یازدهم در ذکر سلطنت سلیم خان ثانی

این پادشاه در سنه ۱۵۲۴ مسیحی برابر سنه ۹۳۰ هجری بوجود آمده و در سنه ۱۵۶۶ مسیحی برابر سنه ۹۷۴ هجری بر سریر سلطانی
نشسته نعش پدر را در قسطنطنیه آورده دفن کرد قوم ینگچری سر بشورش برداشتند سلیم
بانعام و اکرام فتنه را فرونشاند ایلچی شاه ایران نامه تعزیت و تهنیت با دو دانه مروارید کلان
بوزن چهل درهم و یک دانه یاقوت رمانی مثل شفتالو آورده جواب گرفته برگشت من بعد
سلیم خان با امام صنعای یمن مصاف نموده والی صنعا را شکست داد ژوسف ناسی نام یهودی
ندیم سلیم بود چون سلطان و مصاحب هردو شراب بسیار می نوشیدند روزی یهودی
مذکور در عهد شاه زادگی سلیم بیان کرد که در جزیره قبرس شراب نهایت عمده میشود

پانصد و پنجاه قدم و در عرض یکصد و پنجاه قدم مبنی بر ستونهای سماق و رخام مختلف الالوان
در آسمانهٔ او شش صد قندیل در سلسلهای طلا و نقره آویخته بودند در ماه رمضان دوازده هزار
قندیل در ان مسجد روشن میشد چهار محراب چهار امام اهل سنت و جماعت نحویکه در مکه معظمه ساخته اند
نیز موجود است و سه مناره بسیار بلند دارد و هفتاد و پنج نفر مؤذن معین بودند و در تعمیر این عمارت
عالی ثلثه الف الف دینار بصرف آمده سپس این فتوحات نامه بنام طومان که بعد قانصو
عزیز مصر شده بود برای اطاعت خود نوشت طومان وکیل سلیم را کشته صف جدال در نواحی
شهر غزه آراست فوج رومی غالب آمده شهر غزه را کشاده از راه دشت سمت مصر روان شد حسین پاشا
بسبب خرابی راه منع کرد سلیم برهم شده حسین را قتل نمود ۹ ذی الحجه سنه ۹۲۲ هجری فیما بین طومان
و سلیم محاربهٔ عظیم گردید در نبرد اول سینان پاشا افسر سپاه رومی مقتول گشت آخر بعد چند
جنگ بر مصر فتح میسر شد مردمان مصر شهر خالی نموده گریختند سلیم خان امان داده طلب کرد
هرگاه در اماکن خود آمدند عهد شکنی کرده هشتاد هزار مصری را گردن زد طومان لشکر بیکران
از بر عرب جمع کرده بمقابله آمد و سلیم را شکست داده مصر را باز گرفت سلیم برای جنگ مصطفی پاشا
را نزد طومان روانه کرد طومان مصطفی را کشته رزم آرا گردید و از لشکر سلیم هزیمت یافت
و بیش یکی از سرداران جوار خود شتافت آن سردار او را گرفته حواله سلیم ساخت سلیم فی الفور
سر از تن او جدا کرد بعد این واقعه سنه ۹۲۵ هجری سلیم خان به قسطنطنیه مراجعت کرد و یکصد و پنجاه
جهاز جنگی ساخت و شصت هزار سپاه جدید نوکر نهاد هشتم شوال سنه ۹۲۶ هجری نه سال سلطنت کرده بعمر پنجاه و چهار سال
باجل خود در گذشت این پادشاه دراز قد کوتاه پا بزرگ جثه سرخ رنگ بزرگ چشم پر غضب بود و در ریش خویش
می تراشید و بصید افگنی شغف تمام داشت و شعر هم میگفت اشعار فارسی عربی و ترکی او در دیار روم مشهورست

بیان دهم در ذکر سلطنت سلطان سلیمان خان

بعد مردن سلیم سلیمان بر تخت نشست در عهد این پادشاه بسیار حشمت و شوکت آل عثمان زیاده شد
سیزده بار بذات خود جنگ نمود و در کشور خود بسیار عمارات تعمیر کرد و در مدت سلطنت چهل و شش سال

جم جواب داد که تو بر مهد حشمت اوقات بفراغت بسر میکنی لیکن من چرا سر خود را بر خار انهم آخر فیما بین
بار دیگر جنگ گردید جم هزیمت یافت بشهر طاش ایلی گریخت بایزید باز نامه برای صلح نوشت
جم پارهٔ ملک طلب کرد بایزید جواب فرستاد که خطبه در میان دو خطیب تقسیم نمیشود جم بطرف
جزیرهٔ رودس شتافت قوم صقالبه بحمایت او کمر بستند بایزید نامه بحاکم رودس نگاشت
که برادرم را گرفتار کرده بمن سپار و باج بدرگاه من برسان حاکم رودس قبول نکرد و جمشید را
بخوف بایزید بشهر نجس علاقهٔ ایطالیه فرستاد جمشید از انجا هم دل بر داشته بشهر روسیلیون
علاقهٔ فرانسیس و از انجا بشهر دیگر بهمچنان هفت سال گردید آخر شاه فرانسیس او را قید کرد بعد مرگ
سُوئیس ایم براطوس پادشاه فرانس نزد پاپ شِنِیُوس نام جمشید رسیده حال تباه خود نمود
پاپ باحترام نزد خود داشت هرگاه پاپ مذکور مُرد بجای او پاپ اسکندر ششم نشست بایزید
برای او زر فرستاد و نوشت که شرانکس را از من دفع کن ایلچی بایزید که زر برای پاپ
از اسلام بول می برد در شهر انکونا علاقهٔ ایطالیه رسیده در دست جُولیانوس حاکم آنجا
که دشمن پاپ بود گرفتار شد زر بغارت رفت پاپ بایزید را خبر کرد بایزید بار دیگر بدادن
زر موعود وعده نمود پاپ بطمع زر جمشید را زهر داد بایزید در عهد سلطنت خود بسیار جنگها نمود
چندین شهر را کشود سالی برای جنگ بملک ارنبوط می رفت در اثنای راه فقیری برابر آمده خواست
که از منجر بکشد سپاه سلطانی بهجوم آورند و او را پاره پاره کردند از ان روز دستور شد که آدم
سلاح بند قریب سلطان نرود در سنه ۹۰۳ در بلاد بُولُونیا جنگ کرده ده هزار نصاری را
اسیر ساخت و ملک بولونیا را بسیار تاراج کرد و در سنه ۱۵۰۹ مسیحی چهار دهم ماه ایلول در قسطنطنیه
زلزله آمد یکهزار و هفتاد خانه و یکصد و نه مسجد و یک پارهٔ قصر قیصر افتاد و تا چهل و پنج روز زلزله
بار بار عود می کرد بعده سلطان پانزده هزار معمار و مزدور گماشته بیوت و مساجد منهدمه را
درست کرد و در سنه ۱۵۱۲ مسیحی برابر سنه ۹۱۸ هجری بمرض نقرس بایزید انتقال کرد عمر این پادشاه
شصت و هفت سال و مدت سلطنت سی و دو سال و این قیصر مرد جسیم قوی الهیکل سیاه گیسو

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیان هفتم در ذکر سلطنت ابو المعالی سلطان محمد خان ثانی

این پادشاه پسر سلطان مراد ثانی ست ۱۴۳۰ مسیحی در شهر ادرنه پیدا شد و وقت وفات پدر خود در شهر مغنیزیا بود خبر رحلت پدر شنیده بسرعت تمام رسیده سنه ۸۵۵ هجری برابر سنه ۱۴۵۱ مسیحی بر سریر جهانداری متمکن شد قیصر قسطنطنیه نفقه برادرش مسمی ارخان که نزد او محفوظ بود طلب نمود و تهدیدگا نوشت که اگر در فرستادن در ماهه ۱/۲ توقف خواهد شد او را رها خواهم کرد بدیدن این نامه محمد خان ثانی غضبناک گردیده برای تسخیر قسطنطنیه کمر جهاد بست و در بلده ادرنه تجمع جیوش فرمان داد و صدها توپهای اژدها پیکر که گوله آن تا یک دو میل رود در مدت قلیل ریخت هرگاه اسباب و آلات قلعه کشائی فراهم کرد در ساعت سعد کوچ فرمود قیصر روم ایم براطوس قسطنطین والی قسطنطنیه نیز سامان جدال و قتال مهیا ساخته ایلچیان نزد سلاطین نصاری فرستاده امداد جست پاپ مرشد نصاری و دیگر ملوک بنی اصفر فوجها برای مدد فرستادند محمد خان ثانی با دو لک و پنجاه هزار عسکر جرار و صدها توپهای آتش بار اول ماه نیسان سنه ۱۴۵۳ مسیحی متصل قسطنطنیه رسیده خیام فیروزی احتشام نصب کرده بضرب توپهای رعد خروش زلزله در گوش ساکنان شهر انداخت و بسیار جهازات جنگی از طرف دریا گماشته درفش جهاد افراخت شب و روز تا پنجاه روز فیما بین جنگ توپ و تفنگ برپا بود جا بجا برج قلعه خراب شد و جا بجا فصیل سوراخ گردید بست و نهم ماه ایار سنه ۱۴۵۳ مسیحی برابر بستم ماه جمادی الاولی سنه ۸۵۷ هجری فوج شاهی یورش نمود حشر عظیم برپا شد نصاری تن بمرگ داده یکدگر را وداع کردند و بجنگ پیوستند قسطنطین در کنیسه ایا صوفیه که حالا جامع مسجد است بقصد یاس اشک ریز رفته وداع کنیسه کرد و ابواب سور شهر مقفل نموده کلید ها را در دریا انداخت جنود اسلام بکمال بهادری تا فصیل رسیده از رخنها داخل شهر شدند و بقتل عام بازوی شجاعت افراختند قسطنطین ایم براطوس رخت شاهی را از تن خود برکند تا کسی او را نشناسد و گرفتار نکند انگاه تیغ بکف مردانه در صفوف لشکر سلطانی آمد و از دست سپاه

راشکست داده بایزید پاشا را کشته تیمور از سلطنت شهر کالی بولی را طلب کرد او نداد قیصر از
کرده خویش دلریش گردید مراد ثانی خود با فوج گران روان شد هرگاه اردوی سلطانی متصل بلده
کالی بولی رسید اکثر لشکر مصطفی با سلطان مراد پیوست مصطفی دست پاچه شده از کالی بولی
گریخت بعض نوکران او در راه کشتند مراد ثانی بامراد برگشت و با صد هزار فوج جرار به قسطنطنیه
رسیده غنیمت بر قشون خود معاف و مباح کرد قسطنطنیه فتح نشد لیکن قیصر عاجز آمده جزیه
قبول کرد مراد ثانی صلح نموده کوس مراجعت کوفت و قیصر بعد چند ماه غمگین بمقر اصلی خود شتافت
مراد ثانی باز لشکر آراسته برای جهاد روان شد و از تایید الهی بسیار شهرهای کناره بحر اسود را
گرفت که تفصیلش بسیار است در بلغار لشکر جرار کشید دران سرزمین لشکر سلطانی شکست یافت
بست هزار سپاه شاهی ضایع شد باز مراد ثانی بسرکردگی شهاب الدین پاشا هشتاد هزار فوج
برای تسخیر بلغار فرستاد والی بلغار جنگیده غالب آمد و شهاب را با پانصد کس گرفتار کرد مراد ثانی
بار سوم باز لشکر کشید و شکست خورد آخر او عهد ده ساله صلح نمود و پسر خود محمد خان را که چهارده
ساله بود بجای خود نشانده بیاد خدا گوشه نشین شد والی بلغار دریافته عهد شکنی ساخته لشکر کشید
برآورد جنگ عظیم گردید دو صد و چهل و پنج جهازات جنگی مراد ثانی را در دریا آتش توپ
و تفنگ سوخت و در خشکی نیز غالب آمده بسیار بلدان سلطان را گرفت سرداران لشکر
مراد ثانی را از صومعه برداشتند و سنجق یعنی علم خاص را در میدان افراشتند مراد با چهل هزار
سپاه مقابله دشمن کرد و عهدنامه والی بلغار را بر نوک سنان بسته مقدم نمود شاه بلغار
فوج سلطانی را هزیمت داده جلو ریز تا خیمه مراد ثانی رسید مراد قصد گریز کرد سرداران
شیردل عنان اسپ گرفتند درین اثنا شاه بلغار روبرو شد مراد ثانی که در فن تیراندازی
آرش وقت بود چنان تیر زد که از پشت او بدر رفت شاه بلغار بیجان شده
از پشت اسپ بر زمین افتاد قوچیان سر او را بریدند لشکر او هراسان شده
بگریخت مراد ثانی بفتح و کامرانی بدار السلطنه برگشت و بر سریر حشمت و اقبال نشست
و در ۸۵۵ هجری مطابق ۱۴۵۱ مسیحی ماه شباط باجل موعود از جهان فانی انتقال نمود

نام ماهی از ماههای روم است

[illegible]

گذشته بسرعت تمام برای جنگ شتافت متصل قصبهٔ انگوره تلاقی عسکرین رو نمود نوزدهم ماه
ذی الحجة الحرام ۸۰۴ هجری سپیده دمی که مهر منور از افق خاور سر بر آورد بایزید مانند دیوار
صف سپاه در میدان کشید موسی و سلیمان و محمد و عیسی و مصطفی هر پنج پسر خود را باسه داران
جنگ آزموده در میمنه و میسره و قلب و جناح جا داد و خود با سپاه گزیده تیغ خون آشام بکرد
و از جانب دیگر امیر تیمور صاحب قران با یلان توران و ایران مانند رستم و سام و نریمان
با گرزهای گران و تیغهای سر افشان متوجه دشمن کشی شد از بام تا قریب شام جنگی روداد
که مثل آن پیر فلک کم دیده بود آخر روز بر فوج بایزید شکست افتاد و برخی از سپاه بایزید
از بیم جان رو بروی امیر سپر نهاد بایزید بخت خود برگشته دیده رو بفرار نهاد اسپ سکندری خورد
بایزید از پشت زین بر زمین افتاد شخصی از سپاه امیر او را اسیر کرد و یک پسر او موسی نام نیز
دستگیر آمد و پسر دیگر مصطفی نام گم شد شاید مقتول گردید باقی سه پسر بحال خراب و دیدهٔ پر آب
با قصای ممالک خود فرار کردند هر گاه بایزید را رو بروی امیر تیمور صاحب قران آوردند امیر تعظیما
برخاست و برابر خود نشاند و بدلجوئی و مراعات گرد ملال از چهرهٔ او برافشاند و حسن برلاس را
موکل نمود که بایزید را براحت نظربند دارد بایزید که مرد غیور بود ازین هزیمت و گرفتاری دلش
خون شد و از غم و غصه بعارضهٔ بخار شدید مبتلا گردید هرچند مداوا میشد فایده نمی کرد آخر
چهاردهم ماه شعبان ۸۰۵ هجری انتقال کرد امیر تیمور پسرش موسی را که همراه پدر نظربند می ماند
نعش بایزید حواله نموده رخصت کرد موسی صندوق نعش همراه گرفته در شهر برصه رسیده دفن کرد
و بعضی نبشته اند که امیر تیمور بایزید را در پنجرهٔ آهن بند کرده معذب کرد بایزید خود را کشت فائده
فضائل پناه محمد بن خاوندشاه در روضة الصفا می نویسد که بایزید یلدرم بمرض خناق
و ضیق النفس در بلدهٔ آق شهر انتقال کرد پسرش موسی در پهلوی مزار شیخ محمود نعش او را در زمین
امانت سپرد امیر تیمور باستماع این واقعه تاسف کرد چه می خواست که تمام دیار روم را مسخر کرده
بایزید را ملک و تاج و نگین بخشیده رخصت کند آخر پسرش موسی را یکصد اسپ با دیبا با ساز

خواستند که جان بالالوغ پدر و جدّ خود را با مانویل پسر دیگر جان بالالوغ را بدست آورده برادر رنگ قیصری
پانهند جان بالالوغ خبر یافته پسر و نبیره را قید کرد اندرونیکوس و پسر او خفیه بخدمت بایزید پناه برده
نوشتند بایزید یلغار بشهر قسطنطنیه رسید چون فوج قیصر در باطن شریک اندرونیکوس بود بلا ممانعت
بایزید جان بالالوغ و مانویل را قید کرد و از اندرونیکوس باج مقرر نموده بر تخت نشانید جان بالالوغ
و پسرش مانویل از قید خانه گریخته نزد بایزید حاضر شدند و سوای ترکانه یعنی جزیه که اندرونیکوس
تعهد کرده بود دوازده هزار فوج در رکاب بایزید متعین نمودن اقرار کردند بایزید جان بالالوغ
را بر تخت نشاند و اندرونیکوس و پسر او را گرفتار کرده در جزیره از جزائر دریای سفید محبوس کرد
والی سرب حسب خواست بایزید اجازت بنای مساجد و مدارس و سکونت اهل اسلام در ملک خود
داد بایزید بیت المال را بسیار محافظت میکرد و صرف در مصارف فوج صرف می کرد لهذا خواست
که از سکان شهر اشهر زر گرفته مساجد و مدارس در کشور سرب بنا کند نصارای شهر اشهر این خبر شنیده
سامان جنگ فراهم آورده مستعد جدال شدند بایزید در غضب آمده جان بالالوغ را نوشت
که برج و باروی شهر اشهر را از پا افگند جان بالالوغ از بایزید ترسیده شهر اشهر را حواله نمود بایزید
چند صد هزار دینار (یعنی تفصیل) از انجا گرفته در ملک والی سرب عمارات عالی ساخت و مسجد جامع در شهر سرب
بصرف زر خطیر تعمیر کرد والی ایدن که متصل شهر اشهر بود خائف شده دار الخلافه خود را حواله بایزید
ساخته بنای دوستی محکم کرده سکه و خطبه بایزید در قلمرو خویش جاری ساخته در شهر تیره سکونت
اختیار کرد بایزید ازین امور فراغت یافته مجدداً کمر همت بتسخیر ممالک نصاری بسته لشکر کشید و از
قیصر روم حسب عده دوازده هزار سپاه طلب کرد مانویل پسر جان بالالوغ با فوج حاضر شد
بایزید جزیره رودس و جزائر را در اسرع اوقات فتح کرد جان بالالوغ قلعه و فصیل قسطنطنیه را
استوار کرد و بساخت آق شهر را است بایزید خبر یافته نوشت که حصار شهر را منهدم کن ورنه پسرت را
کور خواهم کرد جان مجبور شده حصاری که نوساخته بود مسمار نمود و از همین ندامت و غم
در چند روز مرد مانویل خبر مردن پدر دریافته بی اجازت بایزید بقسطنطنیه رفت بایزید خشم گرفته فوج

ونصرت افراشت والی قوریبان برای حفظ آبروی خویش دختر خود در عقد بایزید پسر سلطان مراد داد بدین وجه محفوظ شد از شر و فساد بار دیگر تیمورتاش سپه سالار را با فوج دریا موج برای تسخیر بلاد اجازت بخشید تیمورتاش مقدونیا را گرفته عدود بلاد ارنبوط استیلا یافت و شهر منستر را بکمال آهن جانی فتح کرد بیان حروب و کوائف غلبه جنود سلطانی بالشرح و بسط درین مختصر نوشتن ممکن نیست لهذا آنچه در خور اختصار است می نویسیم در سنه ۷۹۱ هجری برابر سنه ۱۳۸۹ مسیحی قرال نصرانی حاکم سرب باهم کیشان خود اتفاق نموده چند صد هزار فوج جرار بر سر سلطان مراد کشید سلطان نیز بمقابله شتافت با آنکه فوج سلطانی برابر ربع فوج نصاری هم نبود مگر سلطان متوکلا علی الله در دل هراس نیاورده مقابل شد بایزید پسر سلطان مراد یکبار با تمام فوج بر دشمن حمله نمود آنقدر مردمان کشته شدند که جویهای خون در میدان هیجا روان شد قرال زنده اسیر گردید بقیة السیف بحال تباه گریختند فتح عظیم بتایید رب کریم نصیب شد سلطان مراد بعد این فتح شگرف در میدان نبرد خرامید هر سو هزارها نعش کفار می دید و شکر خدا می کرد ناگاه کافری زخمی که در کشتگان افتاده بود و سلطان از برابر او گذشت شرر آسا بر جست و بیک خنجر آبدار شکم سلطان درید قورچیان آن نیم جان را قیمه کردند و همانجا قرال را آورده گردن زدند سلطان مراد جان بحق تسلیم نمود بایزید نعش پدر را در شهر برصه آورده دفن کرد عمر این پادشاه شصت و سه سال و مدت سلطنت چهل و پنج سال بود و این پادشاه بسیار دانشمند صاحب عزم درست صوفی مشرب صوف پوش درویش سیرت عابد پرهیزگار و از شهر برصه بشهر ادرنه تختگاه خود منتقل کرده می ماند

بیان چهارم در ذکر سلطنت سلطان بایزید یلدرم

بعد مردن مراد بایزید تاج بر سر نهاد برادرش یعقوب آهنگ منازعت در سر کرده فرصت می جست بایزید اطلاع یافته وقت نیم شب گشت من بعد بمحاربه سرب شتافت و شهر ویدین و سکوب را گرفت لاذار والی سرب انجام کار بد دیده خواهر خود را بعقد بایزید داده باج قبول کرده جان بسلامت برد و در همان ایام اندرونیکوس و پسر آن هر دو اتفاق نموده

که یک حبه نزد خود نمیداشت انچه می یافت بر سپاه صرف می کرد حتی که بعد مردن آن سوای خفتان و کمربند و شمشیر دیگر هیچ از قسم جواهر و طلا و نقره و کالای نفیس نه برامد

بیان دوم در ذکر سلطنت ارخان

ارخان برصه را تختگاه خود مقرر نموده بر تخت جهانبانی نشست و در مدت قلیل از نصاری جنگیده قلاع نامی شان مثل عنگوله و گنده و ایدوس و تمندره و غیره را بجلادت تمام کشاد که تفصیل وقائع آن بسیار طویلست هرگاه برادر ارخان علاءالدین نام که او را وزیر خود کرده بود انتقال کرد سلیمان پاشا را که حصن کملک بر دست او مفتوح شده بود وزیر کرد و مدارس و مساجد در تمام قلمرو خود بنا کرد و قلعهٔ اذنیک افتح نمود که از ان کمر عزم ارادهٔ روم بشکست و در ۷۵۸ هجری بعزم تسخیر بیزنطیا برامد و قرین فتح و نصرت برگشت و شهر کالی پولی را گرفت که بر سرحد قسطنطنیه واقعست و در ۷۶۱ هجری سلیمان پاشا از پشت اسپ افتاد و جان داد ارخان بسیار محزون شد و بعد یکسال در عمر هفتاد و پنج سال سی و پنج سال سلطنت نموده درگذشت این پادشاه بسیار شجاع و سخی و بردبار و عادل و علم دوست بود

بیان سوم در ذکر سلطنت سلطان مرادخان

بعد وفات ارخان پسرش سلطان مراد بر اورنگ شاهی نشست و همت ملوکانه بر توسیع ملک گماشت لالا شاهین سپه سالار خود را با فوج جرار ترکان خونخوار برای تسخیر اقطار و امصار گسیل کرد شاهین بمدد جان آفرین در مدت قلیل بلدان کثیر تا کوه بلکان گرفت پادشاه یونان ترسیده صلح نمود قیصر روم جان بالالوغ والی قسطنطنیه در شهر رومیه پیش پاپ که در نصاری خلیفهٔ حضرت عیسی ست نیازمندانه شتافته مدد جست پاپ لشکر خود مدد کرد و دیگر حکام نصاری نیز شریک قیصر شدند قیصر با لشکر زیاده از جراد بجنگ سلطان مراد متوجه شد مرادخان لالا شاهین و تیمور تاش بیگ را با عسکر ظفر پیکر برای مقابلهٔ قیصر فرستاد و وقتیکه فوج قیصر بیخبر بود عساکر شاهی مثل قهر الهی ریختند و دشمنان را در خاک و خون آمیختند قیصر شکست فاحش خورده بناچاری صلح کرده زرده برگشت لشکر اسلام متوجه تسخیر ممالک نصاری شد و در مدت پنج سال بر اکثر بلاد نصاری رایت فتح

در گذشت چون پسر نداشت و شهری و لشکری از عثمان راضی بودند در سنه مذکور بر تخت نشست
و پادشاه شد فائده در تاریخ اخبار الدول نبشته است که دختر علاء الدین در حباله نکاح
عثمان بود باین سبب بعد مردن علاء الدین که پسر نداشت او بپادشاهی رسید

بیان اول در ذکر سلطنت عثمان خان

عثمان سلطان بمشیت قادر سبحان بر سریر خلافت نشسته که همت بتسخیر بلاد بست نخستین قراجه حصار را
فتح نموده مستقر الخلافه نمود و ساخت من بعد از بسکه شجاع و غیور بود بسیار بلدان را مسخر نمود و عمر خود
دوندر را که پیر نود ساله بود بقتل آورد و در ٧٠١ هجری با والی برصه جنگ نموده بر اکثر اقطاع او قابض
شده سلاطین نصاری را دعوت باسلام کرد بعضی اسلام آوردند و برخی جزیه قبول کردند و بعضی
بعد جنگ مغلوب گردیدند و اسیر آمدند سلطان عثمان درین کار مصروف بود که تاتاریان بر کشور او ریختند
پسرش ارخان بمقابله پرداخت و دشمن را زبون ساخت و پیش ازین بچند سال که سلطان
عثمان شهر برصه را محاصره کرده بود بسبب استواری قلعه و سور مفتوح نشد سلطان متصل آن دو قلعه
بنا کرده در یکی برادرزاده خود را که آقچه قوجه نام داشت و در دیگری شخصی بلبان نام را با فوج گماشت
تا اجناس خورد و نوش بشهر برصه نرسد و اهل آنجا عاجز شوند ارخان تاتاریان را هزیمت داده بجانب
برصه همت کرد و مدتی بلوازم محاصره و محاربه پرداخت تا که حاکم برصه بصلاح پسر قیصر روم اندرونیکوس
نام از ضیق قلعه بندی بجان آمده در ٧٢٦ هجری بدر رفت ارخان داخل برصه شد و سی هزار دینار
گرفته تمام سکانش را اذن خروج با اهل و عیال داد نصاری بچشم گریان جلا وطن شدند و مساکن
عالیه شان نصیب اهل اسلام گردید و ارخان در برصه باطمینان آرام گرفت ناگاه خبر رسید که
سلطان عثمان سخت بیمار است ارخان باستعجال شتافت و هم ماه رمضان ٧٢٦ هجری رسیده
پدر را در حالت نزع دریافت عثمان چند کلمه وصیت و نصیحت بر زبان آورده جان بجان آفرین
سپرد عمرش شصت و نه سال و مدت سلطنت بست و هفت سال بود ارخان نعش پدر را از قره حصار
در قلعه برصه برده دفن کرد و بر قبر گنبد عالی ساخت این پادشاه آنقدر کریم و سپاه پرور بود

جلا وطن — ترک وطن کردن [illegible]

جمعیت حواس در عرض یک ماه مترجم نمودم الحمد لله که این بنیانگار مهذب غرهٔ ماه رجب المرجب ۱۲۹۰ اتمام پذیرفت شد
و به قیصر نامه موسوم گردید در چند جا مناسب مقام بعلامت لفظ فائده مضامین افزوده ام درین باب

پیروی شیوهٔ مؤلفین گرامی نموده ام غزل

چون جمع انمردان کهف اورد بیرون از عدم
چون عقابی کو برد بر چرخ کیکاوس را

در زلال خضر شستم صفحهٔ قاموس را
اژدهای خامهٔ من گنج دقیانوس را
بی سکندر هیچگه نبود خمستان فلک

از سر نو زنده کردم روح جالینوس را
فکر من بر عرش اقدس دگلبانگ مرا
کو فلاطون کو شناسد بو فیلاقوس را

آغاز سخن

برضمائر خردمندان نهفته مبادکه مؤرخین روم مثل خیرالله افندی وغیره در بیان نسب آل عثمان فراوان اختلاف کرده اند بعضی رقم زده اند که از دودهٔ عیص بن اسحاق اند وبرخی برانند که از قبیلهٔ بنی قطوره سرکشیده اند که بسبب قحط از حجاز بقرمان آمده سکونت اختیار کرده بودند وگروهی از اهل تحقیق گویند که آل عثمان ازین دو قوم منشعب اند بالجمله در سنه ۶۱۱ هجری مردی سلیمان نام از قوم مذکور که ابوالآبای سلاطین آل عثمان است در صحارهای ارمینیهٔ بزرگ آمده جاگرم کرد بعد وفات چنگیزخان در سنه ۶۲۱ هجری از علاء الدین سلجوقی شاه قونیه وخوارزم شاهیان رزم روداد سلیمان در ظل رایت علاء الدین آمده داد مردانگی داد وبر دشمنان غالب آمده مقرب شد یوماً فیوماً بمرتبهٔ حشمت ترقی میکرد تا آنکه سپه سالار گردید آخر در سنه ۶۲۹ هجری لشکر بملک عرب کشید بمشیت الهی در نهر فرات غرق گردید وهمانجا دفن شد چار پسر از سلیمان یادگار ماندند سنقور تکین کون طوغدی این هردو از سرکار سلجوقی کناره گرفتند وارطغرل ودوندر در خدمت علاء الدین مانده بعزت بسر می بردند هرگاه ارطغرل مرد پسرش عثمان که در سنه ۶۵۷ هجری بوجود آمده بود منظور نظر علاء الدین گشت نخستین امیر لشکر شده طبل وعلم یافت بعد از ان خدمت انفصال مقدمات ومعاملات با وتفویض گردید پایان کار تا آنمایه مقرب شد که بجای شاه برای نماز جمعه بمسجد جامع میرفت واختیار جزئی وکلی مملکت بقبضهٔ او درآمد عثمان برجادهٔ اطاعت وفرمان ثابت قدم مانده داد شجاعت وجوانمردی می داد بسیار ممالک الضرب تیغ کشاد وستایش بخت او یافته عثمان غازی ملقب گردید در سنه ۶۹۹ هجری علاء الدین از تاتاریان شکست خورده بار دوم رفت

۲

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر طرب فزای کهن	حمد خدای ذو المنن	خالق هفت آسمان	مالک ملک دو جهان
صانع بی‌کران شهر	واقف راز خیر و شر	رب کریم و کارساز	رزق رسان و جان نواز
حکمت او بهم نهاد	آتش و آب و خاک و باد	کرد بروی چرخ پیر	ماه ز مهر مستنیر
ورد زبان بینوا	مدح جناب مصطفی	صبح نسیم درگهش	شام نشان خرگهش
خیل ملک به پیش او	زمزمه گوی طرز او	هادی ما رسول حق	بر دزد ... سیاه بق
برق حسام او درخش	باج ستان و تاج بخش	خامهٔ من ز وصف آن	بلبل باغ بی خزان

احقر الانام عباس بگنام نجل ثانی متنبی فهم خاقانی احمد بن محمد الیمنی الشهیر بالشروانی از ساعت دبستان صبح شعور
اسفار تار
...افت احوال گذشته در دلش کامل از مدتی آرزوی مطالعهٔ
...ته علم تحقیق و تلاش می افراشت در سال هزار و دو صد
...رخ نزهة القاری تالیف حکیم ابراهیم افندی
تعیین لشکرگاه بلدهٔ بیروت یافته احوال سلاطین اسلام اعظم در یا افصح
...مست از ین رو با رسم پارسیان نهند ... ان باد راک
بازگرفت آهنگ ترجمه کردم با وجود فقدان سامان